

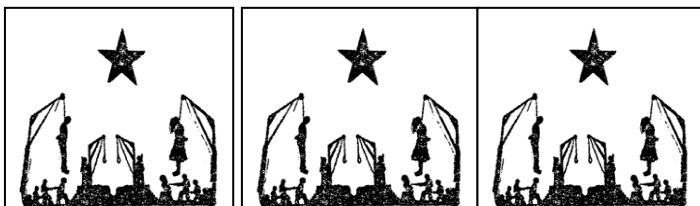
سرمقاله

خامنه ای و گدائی رای از مردم

برای مشروعیت دادن به دیکتاتوری!

... همانگونه که شاه در رژیم گذشته خود را "شاه شاهان" نامیده و در رأس دیکتاتوری حاکم بر ایران قرار داشت امروز نیز در سیستم ولایت فقیه جمهوری اسلامی، خامنه ای به عنوان ولی فقیه در رأس دیکتاتوری موجود قرار دارد. اگر خوب دقت کنیم این دیکتاتوری ها لازمه حاکمیت بورژوازی وابسته در جامعه مامی باشند. انقلاب مردم ما در سال ۱۳۵۷-۱۳۵۶ از آنجا که نتوانست در نبردی مسلحانه به تدریج این حاکمیت را از قدرت ساقط و آن را نابود سازد، دیکتاتوری در شکل دیگری خود را به مردم ما تحمیل نمود. به سخن دیگر، دیکتاتوری ولایت فقیه در واقع بنیاد دیکتاتوری بورژوازی وابسته در ایران می باشد و سرمایه داران وابسته ایران به منابه طبقه حاکم دیروز از طریق شاه و امروز توسط جمهوری اسلامی بر مردم ما حکومت می کنند. آنها هستند که با وقاحت و صراحت به کارگران وتوده های ستمدیده اعلام می کنند که در مقابل اراده رژیم جمهوری اسلامی اراده شان فاقد هر گونه ارزشی است. در چنین نظامی سخن گفتن از انتخابات آزاد تف کردن بر روی حقیقت است....

صفحه ۲



رفیق بهنوش آذریان

رفیق منوچهر اویسی
(۱۳۶۰-۱۳۳۶)

جاودان باد خاطره چریکهای فدایی خلق، رفقا بهنوش آذریان و منوچهر اویسی که در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ به دست جلادان جمهوری اسلامی تیرباران شدند!
صفحه ۱۵

عکس هائی در خدمت تحریف "مرگ های تاریخی"!

... با توجه به این که بخش اعظم این عکس ها به مبارزینی تعلق دارد که با زندگی و مرگ خود چنان تأثیر مثبتی در جامعه به جا گذاشته اند که خود در میان مردم به اسطوره تبدیل شده اند، ببیننده انتظار دارد که مرگ زندگی بخش آنها را در عکس های آزاده اخلاقی مشاهده کند و به صورتی که شاملو سروده است ببیند که آنها در برابر تندر ایستادند، خانه را روشن کردند و بعد از آن مردند. اما با اندکی تأمل روی این عکس ها دیده می شود که این عکس ها کاملاً نهی از القای چنین مفاهیمی می باشند و "دید" و "برداشت" نامبرده از آن مرگ ها به گونه ای است که انسان هیچ اثر و ردی از مرگ های زندگی آفرین در این عکس ها نمی بیند؛ و نه تنها نمی بیند بلکه برعکس، در این عکس ها انسان های مغلوب و شکست خورده در مقابل پینده قرار دارند و آنها نه تنها در برابر تندر نایستاده و خانه را روشن نکرده اند بلکه گویا چنان مرده اند که باید به حالشان گریه کرد. آیا تصادفی است که "خبرگزاری میراث فرهنگی- گروه میراث فرهنگی" در رابطه با عکس های آزاده اخلاقی ضمن کم نظیر خواندن آنها نوشته است: "مرگ هائی که بارها و بارها در ذهنمان ساخته ایم، اکنون با روایت تازه ای در هم می شکنند..."

صفحه ۷

ننگ با رنگ پاک نمی شود!

(نقدی بر تطهیر کنندگان اشرف پهلوی)

...اینان کریمپور را از زندان بیرون کشیدند، به دستور اشرف پیکرش را آلوده به نفت کردند مدتی او را به توهین و تمسخر گرفتند. پالانی بر کول وی نهادند و دستور دادند با چهار دست و پا راه برود. با افروختن آتش، جشن منحوسشان را آغاز کردند. زندانی به هر سو می دوید و فریاد می زد شعله آتش همه ی بدن او را فرا گرفته بود و تماشاگران فقهه سر داده بودند.... چنین روایتی از طرف افراد ذیصلاح دیگری هم نقل شده است. آری، رسانه هائی چون بی بی سی، صدای آمریکا و اصلاح طلبان جمهوری اسلامی چون مهرانگیز کار قصد دارند بر چنین فجایعی پرده ستر بکشند. اما ننگ با رنگ سیاه جوهر قلم پاک نمی شود....
صفحه ۱۸

قیام یا جنگ توده ای؟

... اونهایی که راه به دست گرفتن قدرت سیاسی رو در ایران قیام میدونن اگر منظورشان قیام خودبخودیه، همانطور که تجربه روسیه نشون داده و با تجربه های دیگه، یک قیام توده ای بدون رهبری انقلابی محکوم به شکسته. ولی اگر منظورشان قیام توده ای ایه که قراره پیروز بشه، انوقت مسأله اینه که چه سازمان یا حزبی قراره این قیام رو رهبری بکنه؟ شرایطی که در روسیه زمان لنین در رابطه با مبارزات کارگران موجود بود، در ایران نه در زمان شاه وجود داشت و نه در حال حاضر در جمهوری اسلامی. وقتی دیکتاتوری امکان نمیده که کارگرا متشکل بشن، و نیروهای سیاسی هم نمیتونن مثل روسیه با شرکت در مبارزات کارگران خودشون متشکل بکنن پس یک نیروی سیاسی چطور قراره با کارگران ارتباط برقرار بکنه و قیام اونها رو رهبری بکنه؟...
صفحه ۹

در صفحات دیگر

- آمریکا و استفاده از پهباد ها بر علیه نظامیان کنگدگان ۸
- مداحی برای اشرف پهلوی یا چراغ سبز به سلطنت طلبان؟... ۱۲
- نامه ای از زندان ۱۷
- روسیه برای سوریه یک طرح بدیل دارد ۲۱
- گزارش آکسیونهای مبارزاتی فعالین سازمان ۱۴، ۱۶ و ۲۳

خامنه ای و گدائی رای از مردم برای مشروعیت دادن به دیکتاتوری!



خامنه ای ۱۹ دی در قم: "همچون گذشته اصرار داریم که همه، حتی کسانی که نظام را و رهبری را قبول ندارند پای صندوق‌ها بیایند چرا که انتخابات متعلق به ملت، ایران و نظام جمهوری اسلامی است."

خامنه ای ۳۰ دی ماه: "بنده نگفتم کسانی که نظام را قبول ندارند به مجلس بروند."

یک بار امام جمعه مشهد در مقابل ادعاهای احمدی نژاد مبنی بر داشتن ۲۴ میلیون رأی مطرح کرد که اگر ۲۴۰ میلیون هم رأی داشتی باز تا ولی فقیه تأیید نمی کرد همه آن رأی ها از هیچ اعتباری برخوردار نبودند. فاقد ارزش بودن آرای مردم، باعث شده تا در ۲۷ سال گذشته مردم ما نه با انتخابات بلکه با انتصابات مواجه باشند که به زور تبلیغات به جای انتخابات جا زده شده اند. این واقعیتی است که با نگاهی به ۲۷ سال سلطه جمهوری اسلامی و همه نمایشات انتخاباتی که تاکنون این رژیم سرکوبگر به راه انداخته با برجستگی در مقابل ما قرار می گیرد. در زیر سلطه "ولایت مطلقه فقیه" هرگز انتخابات واقعی وجود نداشته و نخواهد داشت و همواره حق انتخاب مردم ما پایمال شده و خواهد شد.

انتخابات بوده و می باشد از قرار وزارت کشور دولت روحانی قصد دارد روی دست همه دولت های دیگر بلند شده و آمارسازی برای پرشکوه جلوه دادن انتخابات هفتم اسفند و در واقع انتصابات دولتی اسفند ماه را از تعداد کاندیداها شروع کند. دولت روحانی دست به چنین کاری زده است تا وقتی که بعد از پایان این مضحکه مدعی شوند که میلیونها نفر در انتخابات شرکت کرده اند، شگردشان بتواند بیشتر و راحت تر مورد پذیرش آنهایی که همواره فریب چنین آمارسازی هائی را می خورند قرار گیرد. این ترفند مسخره کار را به آنجا رسانده که احمد جنتی دبیر شورای نگهبان هم صدایش درآمده و درباره "افزایش غیرمنتظره" داوطلبان نامزدی در انتخابات مجلس شورای اسلامی و مجلس خبرگان به قول یکی از مهره های رژیم "ابراز تعجب تردیدآمیز" نموده است.

اما جدا از همه ترفندهای دولت روحانی برای گرم نشان دادن تنور انتخابات، تجربه نشان داده که برای جمهوری اسلامی نمایش حضور گسترده مردم در انتخابات امری غیر قابل چشم پوشی است. به همین دلیل هم هست که ولی فقیه جنایتکار جمهوری اسلامی روز شنبه ۱۹ دی، در جمع گروهی از مردم قم، ملت‌ماسانه گفت که خواهان آن است که همه مردم، "حتی کسانی که نظام و رهبری را قبول ندارند" در انتخابات پیش رو شرکت کرده و رای بدهند. ملت‌ماسانه بودن این درخواست از سوی رهبر نظام امری کاملاً آشکار است. اما چنین درخواستی از یک طرف اشراف خامنه ای به مثابه رأس رژیم به وسعت ضدیت مردم ایران با جمهوری اسلامی را نشان می دهد از طرف دیگر بیانگر درجه وقاحت این ولی فقیه یا به عبارت دیگر دیکتاتور می باشد که ضمن اعتراف به این که "کسانی"، "نظام و رهبری" را قبول ندارند

آخر را به روشنی درک کرده و متوجه می شود که چنین تبلیغاتی تنها از برنامه هایی خبر می دهد که سردمداران جمهوری اسلامی برای گرم کردن تنور انتخابات و نمایش به قول خودشان "مشارکت حداکثری" در پیش دارند. بر کسی پوشیده نیست که بخش بزرگی از این کاندیداها "داوطلب" از سوی هیات های تعیین صلاحیت و نظارت استصوابی شورای نگهبان فوراً از دور خارج خواهند شد و در نتیجه بود و نبود آنها هیچ تأثیری در نتیجه انتخابات نخواهد داشت. اما وجود آنها به این درد می خورد که جمهوری اسلامی بتواند با تبلیغ "مشارکت حداکثری" در ظاهر تنور انتخابات را گرم کند. البته شاید چنین شگردی برای برخی از جناح های درونی رژیم تلاشی باشد برای فرار از فیلتر شورای نگهبان. آخر، آنهایی که با نام های گوناگون در جرگه "اصلاح طلبان" جای می گیرند این طور تبلیغ می کنند که گویا به خاطر زیاد بودن تعداد کاندیداها، ممکن است فیلتر شورای نگهبان نتواند همه را حذف کند و برخی از مهره های آنان بتوانند از آن فیلتر عبور کنند. اما، تجربه نشان می دهد که این شگرد گول زننده اگر چه ممکن است موجب فریب افرادی باشد که منافع خود را در مشارکت در دم و دستگاه جمهوری اسلامی جستجو می کنند ولی خود طراحان آن می دانند که وجود تعداد زیاد کاندیدا در اینکه نام چه کسانی باید از صندوق های رای بیرون آورده شوند و در واقع منتصب شوند، تأثیری نداشته و شورای نگهبان همچون همیشه هر کس را به صلاح دستگاه حاکم نداند حذف خواهد کرد.

با توجه به این واقعیت که در بیش از سه دهه گذشته وظیفه اصلی وزارت کشور در رابطه با انتخابات همواره آمارسازی برای نشان دادن به اصطلاح شرکت میلیونی مردم در

با نزدیک شدن موعد انتخابات دهمین دوره مجلس شورای اسلامی و همچنین پنجمین دوره انتخابات خبرگان رهبری که قرار است همزمان در هفتم اسفند ماه امسال (۱۳۹۴) برگزار شود ماشین تبلیغات جمهوری اسلامی به تکاپو افتاده تا تنور مضحکه انتخاباتی در پیش را تا می تواند گرم تر نماید. این روزها که موعد کاندیداتوری پایان یافته و نهادهای نظارتی در حال بررسی صلاحیت کاندیداها هستند **تم اصلی تبلیغات وزارت کشور تاکید بر تعداد زیاد کاندیداها می باشد.** بر اساس گزارش خبرگزاری های جمهوری اسلامی بیش از ۱۲ هزار نفر برای شرکت در انتخابات مجلس و حدود ۸۰۰ نفر برای مجلس خبرگان داوطلب شده اند. اگر چه مردم تحت ستم ایران به خوبی می دانند که هیچکدام از این داوطلبین کاندیدای واقعی مردم نبوده و همگی خواستار پر کردن جیب های خود و بازی در چهارچوبی هستند که رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی برای مشروعیت بخشیدن به دیکتاتوری حاکم به وجود آورده است ولی باز وزارت کشور با اعلام این که تعداد داوطلبان شرکت در انتخابات مجلس دو برابر انتخابات سال ۱۳۹۰ می باشد همین نکته را نشانه ای از استقبال و "مشارکت پر شکوه مردم" در انتخابات اسفند ماه جلوه می دهد؛ و بعد اعلام می شود که این امر در تاریخ جمهوری اسلامی بی سابقه است. در همین رابطه وزیر کشور- عبدالرضا رحمانی فضلی- استقبال گسترده داوطلبان انتخابات خبرگان و مجلس شورای اسلامی را به "فال نیک" گرفته و از برگزاری "با شکوه" انتخابات اسفند ماه خبر داده است.

هر کس مضحکه های انتخاباتی جمهوری اسلامی را در سه دهه گذشته دنبال کرده و نتایج این شعبده بازی ها را با تبلیغات پیش از انتخابات مقایسه کرده باشد معنای تبلیغات کنونی در مورد "انتخابات"

است. در چنین نظامی سخن گفتن از انتخابات آزاد تف کردن بر روی حقیقت است و این واقعیت را تجربه تمامی نمایشات انتخاباتی پیشین نشان داده است.

البته روشن است که با به راه افتادن ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی حول انتخابات اسفند ماه، طیفی از اپوزیسیون خودی جمهوری اسلامی از اصلاح طلبان و نیروهائی چون اکثریت و حزب توده گرفته تا سازشکاران با توسل به دلائلی مسخره تر از ادعاهای بالماسکه گردانان انتخاباتی رژیم، مردم را تشویق به شرکت در این بساط می کنند. مثلاً در جریان به اصطلاح انتخابات ریاست جمهوری که قرار بود روحانی سر کار بیاید، زیبا کلام، یکی از سرسپردگان به این رژیم که گاه پز اپوزیسیون هم به خود می گیرد در حالی که ظاهراً اعتقاد مردم نسبت به بیهوده بودن انتخابات در ایران را تأیید می کرد با این استدلال که چه کنیم بالاخره مجبوریم به یکی رأی بدهیم و بهتر است به روحانی رأی دهیم به نوبه خود مردم را به رأی دادن تشویق می نمود و با چنین روبه ای در جهت اهداف حکومت حرکت می کرد.

همه فاکت های برشمرده در فوق بیانگر آنست که انتخابات پیش رو نیز همانند نمایشات انتخاباتی قبلی جمهوری اسلامی برای مردم ما فاقد هر گونه ارزش و اهمیت مبارزاتی است. چرا که پیش شرط های یک انتخابات آزاد در ایران تحت حاکمیت سپاه این رژیم وجود نداشته و ندارند. بنابراین مسلم است که عدم شرکت در چنین شعبده بازی پاسخ فاطعانه به انتصاباتی است که سردمداران جمهوری اسلامی با تکیه بر آن می کوشند عدم مشروعیت دیکتاتوری حاکم را در اذهان مخدوش ساخته و در افکار عمومی خود را دارای پایگاه مردمی جلوه دهند. به همین دلیل هم وظیفه همه نیرو ها و فعالین آزادیخواه است که با تکیه بر تجربه بیش از سه دهه شعبده بازی های انتخاباتی جمهوری اسلامی، با چنین تبلیغاتی مقابله کرده و مردم را به عدم شرکت در چنین نمایشاتی دعوت کنند.

واقعیات جاری در جامعه ما با هزاران دلیل نشان داده که در مقابل مردم ما انتخابی وجود ندارد جز مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته اش. این است پاسخ کارگران و توده های ستمدیده ما به خامنه ای و ماشین تبلیغاتی اش در مورد این که حتی "کسانی که نظام و رهبری را قبول ندارند" هم بیایند و در انتخابات پیش رو شرکت کنند.

ولایت فقیه نام دیگر دیکتاتوری در ایران است. به همانگونه که شاه در رژیم گذشته خود را "شاه شاهان" نامیده و در رأس دیکتاتوری حاکم بر ایران قرار داشت امروز نیز در سیستم ولایت فقیه جمهوری اسلامی، خامنه ای به عنوان ولی فقیه در رأس دیکتاتوری موجود قرار دارد. این دیکتاتوری ها لازمه حاکمیت بورژوازی وابسته در جامعه مامی باشند. انقلاب مردم ما در سال ۱۳۵۷-۱۳۵۶ از آنجا که نتوانست در نبردی مسلحانه به تدریج این حاکمیت را از قدرت ساقط و آن را نابود سازد، دیکتاتوری در شکل دیگری خود را به مردم ما تحمیل نمود. دیکتاتوری ولایت فقیه بنیاد دیکتاتوری بورژوازی وابسته در ایران می باشد و این سرمایه داران وابسته ایران هستند که به مثابه طبقه حاکم دیروز از طریق شاه و امروز توسط جمهوری اسلامی بر مردم ما حکومت می کنند.

فاقد ارزش بودن آرای مردم، باعث شده تا در ۳۷ سال گذشته مردم ما نه با انتخابات بلکه با انتصاباتی مواجه باشند که به زور تبلیغات به جای انتخابات جا زده شده اند. این واقعیتی است که با نگاهی به ۳۷ سال سلطه جمهوری اسلامی و همه نمایشات انتخاباتی که تاکنون این رژیم سرکوبگر به راه انداخته با برجستگی در مقابل ما قرار می گیرد. در زیر سلطه "ولایت مطلقه فقیه" هرگز انتخابات واقعی وجود نداشته و نخواهد داشت و همواره حق انتخاب مردم ما پایمال اهداف آزمندانه سرکوبگران حاکم شده و خواهد شد.

در واقع ولایت فقیه نام دیگر دیکتاتوری در ایران است. به همانگونه که شاه در رژیم گذشته خود را "شاه شاهان" نامیده و در رأس دیکتاتوری حاکم بر ایران قرار داشت امروز نیز در سیستم ولایت فقیه جمهوری اسلامی، خامنه ای به عنوان ولی فقیه در رأس دیکتاتوری موجود قرار دارد. به واقع اگر خوب دقت کنیم این دیکتاتوری ها لازمه حاکمیت بورژوازی وابسته در جامعه مامی باشند. انقلاب مردم ما در سال ۱۳۵۶-۱۳۵۷ از آنجا که نتوانست در نبردی مسلحانه به تدریج این حاکمیت را از قدرت ساقط و آن را نابود سازد، دیکتاتوری در شکل دیگری خود را به مردم ما تحمیل نمود. به سخن دیگر، دیکتاتوری ولایت فقیه در واقع بنیاد دیکتاتوری بورژوازی وابسته در ایران می باشد و این سرمایه داران وابسته ایران هستند که به مثابه طبقه حاکم دیروز از طریق شاه و امروز توسط جمهوری اسلامی بر مردم ما حکومت می کنند. آنها هستند که با وقاحت و صراحت به کارگران و توده های ستمدیده اعلام می کنند که در مقابل اراده رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی اراده شان فاقد هر گونه ارزشی

باز از آنها رأی گدائی می کند. خامنه ای در حالیکه هیچ ارزشی برای آرای مردم قائل نیست، همواره هر نمایش مسخره انتخاباتی را با ادعای "حضور جهادی" مردم، یک "حماسه آفرینی" تازه و نمایانگر موفقیت و مردمی بودن نظام جمهوری اسلامی جلوه داده است. واقعیت این است که شرکت مردم در چنین نمایشات مسخره به او امکان می دهد که بعد از انتصاباتی که خود انجام می دهند وقیحانه و با بیشرمی اعلام کند که مردم پشتیبان او و "ولایت مطلقه" اش می باشند. این امر نشان می دهد که در سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی همانقدر که آرای مردم فاقد ارزش است همانقدر هم نمایش حضور وسیع آنها در "انتخابات" از اهمیت برخوردار بوده و برای سردمداران جمهوری اسلامی امری ضروری است. چرا که آنها به این وسیله امکان می یابند رژیم دار و شکنجه حاکم را دارای پایگاه مردمی و دارای "مشروعیت مردمی" جلوه دهند.

در شرایطی که در جامعه تحت سلطه ما هیچ یک از الزامات یک انتخابات آزاد وجود ندارد و مثلاً به مردم اجازه داده نمی شود که آزادانه خواست ها و مطالبات خود را طرح کنند و برای رسیدن به آنها متشکل شوند و بر عکس هر صدای مخالفت و اعتراضی را در گلو خفه می کنند، سخن گفتن از انتخابات، تنها تف کردن به چهره حقیقت می باشد. اگر انتخابات بطور طبیعی یعنی حق انتخاب کردن و به طور آزادانه اراده خود را بروز دادن، اما در ایران، دیکتاتوری حاکم با برقراری خفقان و سرکوب وحشیانه توده ها هر گونه فضای آزاد را لگدمال قدرت خود نموده است. در نتیجه مردم ما زیر سلطه سرنیزه از آزادی اندیشه و تشکل و تجمع محروم شده اند. با توجه به این واقعیت است که انتخابات در زیر سلطه جمهوری اسلامی دارای معنای واقعی نیست و سردمداران جمهوری اسلامی همواره نمایش مسخره ای که خود سازمان داده و مهندسی اش کرده اند را به نام انتخابات تبلیغ می کنند.

اتفاقاً گاه برخی از سردمدان رژیم با اظهارات روشن و صریح خود این واقعیت را یادآوری می کنند. مثلاً یک بار امام جمعه مشهد در مقابل ادعاهای احمدی نژاد مبنی بر داشتن ۲۴ میلیون رأی مطرح کرد که اگر ۲۴۰ میلیون هم رأی داشتی باز تا ولی فقیه تأیید نمی کرد همه آن رأی ها بی ارزش و از هیچ اعتباری برخوردار نبودند.

جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد!

عکس‌هایی در خدمت تحریف "مرگ‌های تاریخی"



چریک فدایی خلق رفیق حمید اشرف



چریک فدایی خلق رفیق مرضیه احمدی اسکویی



تبلیغ کار "هنری" آزاده اخلاقی در سایتهای حکومتی

مطرح کننده چنین ادعائی که در نشریات مختلف رژیم هم تکرار شده، "خبرگزاری میراث فرهنگی - گروه میراث فرهنگی" است که وابسته به وزارت ارشاد می باشد. اما اتفاقاً درست در مصاحبه با این خبرگزاری است که آزاده اخلاقی می گوید: **"من نمی‌خواستم صحنه‌های تاریخی را بازسازی کنم و این کار را هم انجام نداده‌ام. این حقیقتی که من پیدا کردم و در عکس‌ها هم نشان دادم، همه حقیقت نیست و کاملاً از زاویه دید من است."** و یا: **"این عکس‌ها بازسازی صرف نیست و نگاه من به اثر است. این‌ها نمی‌تواند همه حقیقت باشد و آنچه من برداشت کردم، هست."** با نگاهی به این عکس‌ها و یا حتی اگر حرف خود این خانم را معیار قرار دهیم بر خلاف تبلیغات صورت گرفته، نه تنها "عنصر واقعیت از ارکان اصلی" عکس‌های خانم آزاده اخلاقی نمی باشد و "خلق صحنه‌هایی مستند" برای این خانم اساساً مطرح نبوده، و نه تنها او صحنه‌های تاریخی را بازسازی نکرده است بلکه به تأکید خودش عکس‌های او منعکس کننده همه "حقیقت" هم نیستند. آزاده اخلاقی تأکید کرده است که آن عکس‌ها صرفاً دید و برداشت او را نشان می‌دهند. پس ما باید ببینیم که "دید" و "برداشت" او از "مرگ آدم‌هایی که معنای زایش تاریخ معاصرمان هستند" چگونه می باشد و او چه "اثر"هایی خلق کرده است که مدح آنها را وزارت ارشاد می گوید.

این به اصطلاح "هنرمند" (روزنامه‌های حکومت مرتب از او به عنوان هنرمند یاد می‌کنند) در ضمن ادعا کرده است که: **"برای من ولی کسانی که می‌جنگند و برای آرمانی جانشان را فدا می‌کنند بسیار محترمند. هدفم زنده کردن یاد کسانی بود که ستایش می‌کنم."** با توجه به چنین ادعائی و همچنین با توجه به این که بخش اعظم این عکس‌ها به مبارزینی تعلق دارد که با زندگی و مرگ خود چنان تأثیر مثبتی در جامعه به جا گذاشته اند که خود در میان مردم به اسطوره تبدیل شده اند،

کنم. با جستجو در اینترنت متوجه شدم که ایشان با روش صحنه آرایی و گرفتن عکس از صحنه چیده شده، ۱۷ عکس از افراد مختلف از مهدی باکری، پاسداری در جنگ ایران و عراق و یا سهراب شهید ثالث، فیلمنامه نویس و کارگردان گرفته تا برخی از شخصیت‌های تاریخی ایران چون محمد مصدق، میرزاده عشقی و مرضیه احمدی اسکویی و... با درونمایه‌ی مرگ، تهیه و نمایشگاهی در تهران در گالری محسن ترتیب داده است. عکس‌های مرگ در این مجموعه عبارتند از: **محمود طالقانی، مهدی باکری، علی شریعتی، سهراب شهید ثالث، محمد مصدق، تقی ارانی، محمد فرخی‌یزدی، میرزاده عشقی، کلنل محمد تقی خان پسیان، جهانگیرخان صوراسرافیل، نصرالله ملک‌المتکلمین، شریعت‌رضوی، مصطفی بزرگ‌نیا، احمد قندچی، غلامرضا تختی، فروغ فرخزاد، صمد بهرنگی، بیژن جزنی و حمید اشرف.**

همانطور که ملاحظه می‌شود در مجموعه فوق بیشترین تعداد را عکس‌های مبارزینی تشکیل می‌دهند که زندگی و چگونگی و چرایی مرگ آنها از لحاظ تاریخی قابل تعمق اند و در میان آنها کسانی قرار دارند که زندگی و مرگ آنها روی چند نسل چنان تأثیر گذاشته که هنوز هم آنها برای مبارزه با ظلم و ستم و دیکتاتوری منبع الهام هستند. اکنون ببینیم که آیا آزاده اخلاقی توانسته (و یا خواسته) است این واقعیت را در کار صحنه آرایی‌های خود منعکس کرده و به بیننده بشناساند؟

در تبلیغات گسترده‌ای که در ایران پیرامون عکس‌های مزبور صورت گرفته و می‌گیرد، ادعا شده است که آزاده اخلاقی "به مقوله بازسازی صحنه‌های مرگ‌های روی داده می‌پردازد و در این گونه آثار عنصر واقعیت از ارکان اصلی می‌باشد، لذا هنرمند با استفاده از هنر معماری مکانی سعی در خلق صحنه‌هایی مستند و قابل پذیرش از حادثه و سپس عکاسی از آن‌ها نموده است." (تأکیدها از من است).

اخیراً از طریق دوستانی مطلع شدم که شخصی با نام آزاده اخلاقی در ایران قصد دارد با روش صحنه آرایی، عکسی از وقایع رستاخیز سپاهکل تهیه کند. رستاخیز سپاهکل در سال ۱۳۴۹ بیانگر نبرد حماسی چریک‌های فدایی خلق ایران در جنگل‌های شمال بود. غرض مسلسل‌های این چریک‌ها در سپاهکل در شرایطی که دیکتاتوری شاه سکوت قبرستانی بر جامعه حاکم کرده و امید به مبارزه را از بین برده بود، جزیره ثبات آریامهری را متلاطم و خون تازه‌ای را بر قلب‌های کارگران و توده‌های تحت ستم تزریق و نور امید را در دل آنها روشن ساخت. مبارزه مسلحانه‌ای که از سپاهکل آغاز شد با آتش خشم و نفرت توده‌ها از ظلم و استثمار و دیکتاتوری رژیم شاه در آمیخت و به همین خاطر در طول دهه ۵۰ هیچگاه از نفس نیفتاد و در هر فرصتی زیانه کشیده و گسترده تر گشت. این مبارزه در آگاهی توده‌ها و پیشرفت و ترقی جامعه تأثیر بسزائی گذاشت و جمهوری اسلامی نیز اگر چه توانست انقلاب ۵۷ را سرکوب کند اما هرگز نتوانسته است تأثیری که رزم چریک‌های فدایی خلق ایران و زندگی و مرگ شجاعانه آنها در جامعه و روی توده‌های تحت ستم برجای گذاشته است را از بین ببرد.

همانطور که می‌دانیم حماسه سپاهکل برای خیلی از هنرمند‌های ما منبع الهام بوده و آنها در همین رابطه آثار متعددی در حوزه‌های مختلف آفریده اند. اما در زیر سیل‌های جمهوری اسلامی با توجه به تجربه‌های تآکنونی از انتشار آثار و مطالب در رابطه با سپاهکل و انقلابیون مربوط به این رویداد تاریخی، شاهد بوده ایم که آنچه ارائه شده (از کتاب محمود نادری گرفته تا مهنرنامه و اندیشه پویا و غیره) عمدتاً تحریف آن واقعیات و نشر اکاذیب بوده است. بنابراین با شنیدن خبر فوق کنجکاو شدم که کار صحنه آرایی سپاهکل در چهارچوب جمهوری اسلامی چگونه خواهد بود و بر آن شدم تا بیشتر با کارهای خانم آزاده اخلاقی آشنایی پیدا

حوزه ی هنری و یا سازمان صدا و سیما و ... را طی می کند و در این مسیر خیلی از آثار هنری قبل از تولد و یا پیش از آنکه به دست مخاطب برسد در نطفه خفه می شوند، آری در چنین فضای اختناق که بر جامعه هنری ایران حاکم است می بینیم که خانم آزاده اخلاقی نه تنها امکانات لازم برای بازسازی صحنه ها و سپس مجوز نمایشگاه بدست آورده بلکه مورد توجه رسانه های جمهوری اسلامی هم قرار گرفته است، رسانه هائی که همه می دانند چگونه و تا چه حد زیر کنترل وزارت ارشاد و اطلاعات می باشند. تازه این در حالی است که عکس شخصیت های کمونیستی که دشمن سرسخت شاه و شیخ بوده و همزمانشان همچنان دست از مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی نکشیده اند را در مجموعه خود دارد. بی شک هر فردی که شرایط ایران را تجربه کرده باشد این سؤال برایش مطرح میشود که، این مجموعه عکس دارای چه خصوصیات است که مجوز به کنار، تبلیغات و پوشش خبری نشریات جمهوری اسلامی هم نصیب اش شده است!

شاید گفته شود که دلیل تبلیغ گسترده درمورد این عکس ها نوآوری خانم آزاده اخلاقی می باشد. اتفاقاً یکی از تبلیغات روزنامه های رژیم این موضوع هم هست و آنها عکاسی صحنه پردازی را نوآوری آزاده اخلاقی تبلیغ کرده و از آن به عنوان "یکی از عظیم ترین پروژه های عکاسی" در ایران یاد می کنند. اما، براساس چه دلایلی باید خانم آزاده اخلاقی را نوآور سبک جدیدی دانست، در حالی که خود ایشان هم چنین جایگاهی را برای خود قائل نیست و حتی در مصاحبه هایی که انجام داده به تاریخچه ی این نوع عکاسی در ایران اشاره کرده و از نیوشا توکلیان، مینا تبریزیان، آقای فانی و خانم نشاط که ۳۰ سال در این سبک کار کرده و می کنند نام برده است. پس، خانم آزاده اخلاقی خالق سبک جدیدی در عکاسی هم نمی باشند و این نمی تواند دلیل مورد توجه قرار گرفتن او از طرف روزنامه های حکومت باشد. از طرفی با توجه به این نکته که تاکنون آثار هنری، نقاشی ها و فیلم های مستند فراوانی از وقایع و شخصیت های تاریخی ساخته و پرداخته و حتی باز سازی شده است، اطلاق صفت نوآوری بر این مجموعه عکس، کم لطفی و تحریف نوآوری می باشد.

حتی از لحاظ هنر عکاسی نیز کارهای ارائه شده در مجموعه آزاده اخلاقی فاقد ارزش هستند. در هنر عکاسی، با امکانات تکنیکی موجود و گاهها نوآوری ها در ثبت تصویر در تلفیق با سوژه ی مورد عکاسی، یک اثر هنری خلق می گردد. دوربین در یک نقطه بر محیط کره ای مفروض حول سوژه میتواند قرار گیرد. فاصله کانونی مختلف و همچنین اندازه قاب که چه مقدار از سوژه را دربرگیرد را نیز میتوان به آن افزود. همچنین چیده مان مشخص خود

با نگاهی به این عکس ها و یا حتی اگر حرف خود این خانم را معیار قرار دهیم بر خلاف تبلیغات صورت گرفته، نه تنها "عنصر واقعیت از ارکان اصلی" عکس های خانم آزاده اخلاقی نمی باشد و "خلق صحنه هائی مستند" برای این خانم اساساً مطرح نبوده، و نه تنها او صحنه های تاریخی را بازسازی نکرده است بلکه به تأکید خودش عکس های او منعکس کننده همه "حقیقت" هم نیستند. آزاده اخلاقی تأکید کرده است که آن عکس ها صرفاً دید و برداشت او را نشان می دهند. پس ما باید ببینیم که "دید" و "برداشت" او از "مرگ آدم هائی که معنای زایش تاریخ معاصرمان هستند" چگونه می باشد و او چه "انتر"هائی خلق کرده که مدح آنها را وزارت ارشاد می گوید.

هنر" که تھی از مسئولیت اجتماعی هنر و هنرمند است را بر جامعه ی هنر مسلط ساخته اند. جماعتی بدون در نظر گرفتن رابطه ی دیالکتیکی محتوا با فرم و با نادیده گرفتن محتوا، سعی کرده اند هنر را صرفاً در نسبت خطوط، رنگها و تناسب ها و ... به حصار بکشند و بعد در مورد این که آیا هنرمند قبل از خلق اثر پست مدرن فرا زمان و مکان خود، پیسی نوشیده است و یا کواکولاً؟! تئوری ها بافته اند و البته همیشه نایفه ای هم یافت میشود که ثابت کند، نوشیدن فانتا (کاناداداری اسلامی) تأثیر بیشتری دارد!! و یا از پیکاسو نقل قول آورده و فرمولبندی می کنند که، همچنان که مسلمانان قبل از وارد شدن به مسجد کفشهایشان را در می آورند، پیکاسو هم قبل از ورود به اثر خود، خود را بیرون اثرش به در آورده و آنگاه ورود می فرمود. اگر هم بخت برگشته ای جسارت کرده و بپرسد که ایشان که از خود به در آمده، پس با چه چیز باقی مانده ورود فرموده اند، اگر خوش شانس باشد تنها با مهر بی سواد، همچون جذام زده ای طرد می شود. در چنین اوضاعی عده ای عطای چنین هنری را به لقایش بخشیده و دست از کار هنری شسته اند و کسانی نیز فضای مسموم حاکم را تحمل نکرده و ترک وطن کرده اند. البته کسانی نیز هستند که خود را در اختیار اتاق های فکر جمهوری اسلامی قرار داده و نان شبی و خشکه اسم و رسمی دست و پا کرده، و به این طریق ارتزاق میفرمایند.

بنابراین، در شرایطی که به گواه همگان، هنر و هنرمند زیر شدیدترین سانسور و سرکوب قرار داشته و به قول زنده یاد شاملو، خودسانسوری را به هنرمند تحمیل کرده اند (نقل به مضمون) و هنر کم کم از جایگاه حقیقی خود فاصله گرفته است؛ و در شرایطی که هنرمند در پی گرفتن مجوز نمایشگاه، بودجه ساخت، مجوز نشر و باقی راهکارها، ماه ها و حتی سال ها پله های ادارات مربوطه را بالا و پایین میکند و بعضاً هم به حکم عادت، به عنوان ورزش صبحگاهی، طبقات ارشاد،

بیننده انتظار دارد که مرگ زندگی بخش آنها را در عکس های آزاده اخلاقی مشاهده کند و به صورتی که شاملو سروده است ببیند که آنها در برابر تندر ایستادند، خانه را روشن کردند و بعد از آن مردند. اما با اندکی تأمل روی این عکس ها دیده می شود که این عکس ها کاملاً تهی از القای چنین مفاهیمی می باشند و "دید" و "برداشت" نامبرده از آن مرگها به گونه ای است که انسان هیچ اثر و ردی از مرگهای زندگی آفرین در این عکس ها نمی بیند؛ و نه تنها نمی بیند بلکه برعکس، در این عکس ها انسان های مغلوب و شکست خورده در مقابل بیننده قرار دارند و آنها نه تنها در برابر تندر ایستاده و خانه را روشن نکرده اند بلکه گویا چنان مرده اند که باید به حالشان گریه کرد. آیا تصادفی است که "خبرگزاری میراث فرهنگی- گروه میراث فرهنگی" در رابطه با عکس های آزاده اخلاقی ضمن کم نظیر خواندن آنها نوشته است: "مرگهائی که بارها و بارها در ذهنمان ساخته ایم، اکنون با روایت تازه ای در هم می شکنند." این اعتراف، واقعیت کاری که این خانم با صحنه سازی ها و عکس گرفتن از آن صحنه ها انجام داده است را به خوبی برای بیننده آشکار می کند. آزاده اخلاقی از مرگ مبارزین محبوب توده ها چنان تصویری ساخته است که با واقعیت مرگ آنها و تأثیرات مثبتی که به جا گذارده اند مغایر و متضاد می باشد.

در این متن سعی خواهم کرد با تکیه بر دو عکس این مجموعه یعنی عکس های ساخته شده از چگونگی مرگ رفیق مرضیه احمدی اسکویی و رفیق حمید اشرف، "دید" و "برداشت" آزاده اخلاقی را بیشتر روشن و تشریح کنم. اما قبل از آن لازم می بینم چند موضوع دیگر را با خوانندگان در میان بگذارم.

اولین نکته ای که در رابطه با این مجموعه عکس جلب توجه میکند تبلیغات گسترده ای است که در نشریات گوناگون رژیم جمهوری اسلامی در مورد آنها صورت گرفته است. از خبرگزاری میراث فرهنگی گرفته تا انجمن جامعه شناسی ایران و ده ها سایت و مجله، همگی با آب و تاب پیرامون این عکس ها نوشته و به خصوص با برجسته کردن این امر که این عکس ها مربوط به "مرگ آدم هائی که معنای زایش تاریخ معاصرمان هستند" می باشند آنها را وسیعاً تبلیغ کرده اند. این رسانه ها حتی از هزینه ی پروژه ی این مجموعه گرفته تا تحصیلات و رنگ روسری آزاده اخلاقی هم قلم زده اند.

همه آزادیخواهان ایران حتی اگر با هنر هم سر و کاری نداشته باشند می دانند که سال هاست که فلسفه ی "هنر برای

رهائی توده‌های تحت ستم زندگی خود را نثار کرده اند را به تصویر کشیده اند، و آن تصویرها چنان هستند که چهارچوب های مرسوم را در هم شکسته و معنای مرک زندگی بخش آنها را در معرض دید قرار داده اند. در این مورد از آثار هنری در حوزه های مختلف می شود نام برد. به عنوان مثال در آثار هنرمندانه ای نظیر تابلوی نبرد کموناردها در پاریس، عکس اعدام یک ویت کنگ، مادر ماکسیم گورکی، مجموعه شعر کاشفان فروتن شوکران احمد شاملو، ساعت ۵ عصر لورکا، صحنه ی مرک زاپاتا در فیلم زنده باد زاپاتا، اسپارناکوس و ده ها اثر دیگر که از چنان مرک هایی الهام گرفته اند، مرک در آنها در سایه ی مفاهیمی مانند ایثار و از خودگذشتگی و مبارزه و عشق قرار گرفته و حقیر می نماید. حال بیا نید دو عکس ساخته شده توسط آزاده اخلاقی را از مرک حماسی رفقا مرضیه احمدی اسکونی در اردیبهشت ۱۳۵۲ و حمید اشرف و یارانش در ۸ تیر ۱۳۵۵ را از نظر بگذرانیم.

رفیق مرضیه احمدی اسکویی به عنوان یک چریک فدائی خلق شناخته شده و به دلیل رشادت و قاطعیت اش در مبارزه با ساواکی های جنایتکار در میان توده ها چهره بسیار محبوبی است. شهادت او به گواه مکالمات ضبط شده ی ساواک توسط انقلابیون دهه ی ۵۰ و جمع آوری اطلاعات از کسانی که در صحنه ی درگیری او حضور داشتند و در نشریات چریکهای فدائی خلق درج شده به این صورت بوده است: "رفیق مرضیه احمدی پس از جدا شدن از رفیق معاضد تحت تعقیب مأمورین دشمن قرار می گیرد و پس از چند عمل ضدتعقیب سعی می کند خود را به خانه تیمی واقع در کوچه شترداران در میدان شاه تهران برساند. ولی مأمورین با استفاده از تجهیزات مخابراتی رد وی را به یکدیگر و به مرکز اطلاع می دادند، و بدین ترتیب منطقه تحت محاصره دشمن در آمده بود. با این حال مزدوران نمی توانستند ترس خود را از نزدیک شدن به رفیق بیوشانند. مرتباً از پشت پی سیم فریاد می زدند او مردیست که لباس زنانه پوشیده. حلقه محاصره رفته رفته تنگتر می شد، در این هنگام مرضیه چون دید که امکان خروج از محاصره برای او دیگر وجود ندارد، ابتکار عمل را در دست گرفت و با اسلحه کمری خود شجاعانه به مزدوران حمله کرد و پس از یک درگیری نابرابر، دشمن در حالی که امید زنده دستگیر کردن او را کاملاً از دست داده بود، رفیق را به مسلسل بست، در این موقع رفیق مرضیه احمدی موفق شد قرص سیانور خود را نیز بخورد. جسد رفیق احمدی را نیروهای دشمن از فاصله دور چندین بار به مسلسل بستند و سپس وحشتزده و به آهستگی به این چریک قهرمان نزدیک شده جسد بی جان او را

کارهای ارانه شده نتوانسته از چهارچوب فیلم های ارزان سفارشی فراتر رفته و از امکانات و زیبایی شناسی عکاسی استفاده کند. برای مثال در عکس سهراب شهید ثالث، لنز واید فقط براین اساس انتخاب شده که بتواند فضای مورد علاقه عکاس و یا به قول خودشان کارگردان عکس ها، آزاده اخلاقی را در بگیرد. این لنز هیچ کارکرد دیگری از لحاظ زیبایی شناسی در این عکس ندارد. در این مجموعه عکس، از قابلیت های پرسپکتیو، نور و ... استفاده نشده است و همانند فیلم های تلویزیونی ارزان، صحنه ای چیده شده، نور یکدستی به صحنه تابانده شده برحسب تصادف دوربین در فاصله و زاویه ای که بتواند صحنه مورد نظر را کامل در قاب بگیرد قرار گرفته و در نهایت صحنه ثبت شده است.

ملی و مذهبی، هنرمند، کشته شده های جنگ ایران و عراق همه هستند. تنها در این عکس ها چپ ها حضور ندارند. سهراب شهید ثالث هم است که اصلاً ربطی به چپ ندارد." البته این جمله بندی و نقطه گذاری طوری است که به نظر می آید که وی می گوید که در این عکس ها چپ ها حضور ندارند. اما مفهوم جملات این است که چون عکس ها فقط مربوط به چپ ها نیستند پس... ولی آیا این پاسخ قانع کننده است که چون در میان این عکس ها که بیشترشان را چپ ها تشکیل می دهند چند نفر دیگر هم گنجانده شده اند پس از طرف وزارت ارشاد به آنها مجوز نمایش داده شده؟ این استدلال تنها ممکن است کسانی را که درکی از دیکتاتوری در ایران ندارند فریب دهد. در حالی که این دیکتاتوری گاه با ملی مذهبی ها هم مشکل دارد چه رسد به چپ ها. فرض کنیم که هنرمندی در ایران به جای ۱۷ عکس ۲۰۰ عدد عکس تنها از پاسدارها و آخوندها و غیره به سبک این خانم تهیه کند و در میان آنها فقط یک عکس وجود داشته باشد که به نحو واقعی مرک حماسه آفرین یک کمونیست را نشان دهد آیا در این صورت وزارت ارشاد برای نمایش آنها مجوز صادر می کند؟ و یا به خاطر همان یک عکس چنان برخوردی با او می کند که همگان می دانند. بنابراین در اینجا نیز باز این سؤال را باید پرسید که مجموعه عکس های آزاده اخلاقی دارای چه خصوصیتی است که نه تنها او را در رابطه با گرفتن مجوز با اشکالی مواجه نکرده بلکه همانطور که گفته شد نشریات حکومت هم در خدمت تبلیغ برای آن قرار گرفته اند.

آزاده اخلاقی موضوع عکس های خود را مرک قرار داده است. هرچند مرک موضوع خوش آیندی نیست و مترادف با پایان زندگی، نیستی و نابودی می باشد، اما در طول تاریخ هنرمندانی بوده اند که مرک مبارزینی که در راه

سوژه، کنترل کنتراست و تابش نور، عمق میدان فوکوس و تکنیک های دیگر را وقتی به کار گیریم در نهایت پیش از هر چیز عکس ثبت شده به ما نشان می دهد که ثبت کننده اش اصولاً چگونه سوژه را دیده و نیت معرفی آن را به ما دارد. با در نظر گرفتن این توضیح، در بررسی عکس های نمایشگاه آزاده اخلاقی به سادگی متوجه می شویم که تمامی عکس ها تقریباً خصوصیات یکسانی دارند، تمامی آنها در قاب لانگ شات (نمای باز) و اکستریم لانگ شات (نمای بسیار باز) ثبت و هیچ تکنیک خاصی در آنها به کار گرفته نشده است. با اینکه وقت و هزینه ی زیادی برای صحنه آرای عکس ها صرف شده است، ولی کار ارائه شده نتوانسته از چهارچوب فیلم های ارزان سفارشی فراتر رفته و از امکانات و زیبایی شناسی عکاسی استفاده کند. برای مثال در عکس سهراب شهید ثالث، لنز واید فقط براین اساس انتخاب شده است که بتواند فضای مورد علاقه ی عکاس و یا به قول خودشان کارگردان عکس ها، آزاده اخلاقی را در بگیرد. این لنز هیچ کارکرد دیگری از لحاظ زیبایی شناسی در این عکس ندارد. کلاً در این مجموعه عکس، از قابلیت های پرسپکتیو، نور و ... استفاده نشده است و همانند فیلم های تلویزیونی ارزان، صحنه ای چیده شده، نور یکدستی به صحنه تابانده شده (در عکس های داخلی)، برحسب تصادف دوربین در فاصله و زاویه ای که بتواند صحنه ی مورد نظر را کامل در قاب بگیرد قرار گرفته و در نهایت صحنه ثبت شده است. البته مثال فیلم را به این دلیل آوردم که خانم آزاده اخلاقی دوست داشته اند فیلمساز شوند و کارهایشان را با فیلم مقایسه کرده و آنها را یک فریم از فیلم یا اگر دقیق تر گفته باشیم یک فریم از یک پلان فیلم در نظر گرفته اند. در حالی که اگر بخواهیم جایگاه واقعی این مجموعه عکس را علیرغم تبلیغات و هیاهوهای که درمورد آنها به راه انداخته شده، مشخص کنیم، باید گفت اگر این عکس ها از صحنه های واقعی گرفته شده بودند فقط می توانستند در نهایت به عنوان عکس های خبری، صفحه ای از یک روزنامه ی محلی دست چندی را مزین کنند، هرچند که عکس خبری نیز شاخصه های خاص خود را داشته و طبیعتاً می تواند هم کار یک آماتور و هم یک هنرمند باشد. به طور کلی هیچ کدام از ۱۷ عکس این مجموعه ارزش هنری نداشته و فاقد خلاقیت و زیبایی شناسی می باشد. در واقع، هیاهوی پیرامون این عکس ها نه به خاطر ارزش هنری آنها بلکه با اهداف مشخصی کانالیزه شده است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

در مصاحبه با خبرگزاری میراث فرهنگی از خانم آزاده اخلاقی سوال می شود که: "برای گرفتن مجوز مشکلی نداشتید؟" و او جواب می دهد که: "نه مشکلی نداشتیم. برای اینکه در میان این ۱۷ نفر چهره های

نمی شود. فقط تعدادی میل واژگون شده اند که اگر آنها را سنگر چریکها فرض کنیم آنها با فاصله ای از پنجره ها که دیدی به بیرون ندارند قرار دارند و در این صورت معلوم نیست که چریکها برای چه آنجا سنگر گرفته بودند. تمامی شیشه ها سالم باقی مانده. حتی یک اسلحه در صحنه دیده نمی شود و تعدادی کتاب روی زمین پخش شده است. در این عکس، چیده مان خانه بیش از آنکه تداعی کننده ی یک خانه ی تیمی انقلابیون مسلح فدائی باشد که ساعت ها در آن درگیری بوده، یک خانه ی دانشجویی القاء شده است.

در نقطه ی طلایی سمت چپ تصویر مثلاً یک مبارز تیر خورده و به شهادت رسیده و سر و بخشی از بالا تنه ی او بر روی میل افتاده است و اصلاً معلوم نیست کسی که ساعت و یا دقایقی از مرگ او گذشته است چرا بر زمین نیفتاده و به این صورت باقی مانده است! شاید در آن لحظات، جاذبه ی زمین مبهوت صحنه آرایایی خانم آزاده اخلاقی گشته و برای مدتی مسئولیت میلیاردها ساله ی خود را از یاد برده است!! چریکهای دیگر هر کدام به صورتی دلخراش که تأسف بیننده را بر می انگیزد در این یا آن گوشه افتاده اند. با همه اینها اما ایشان فراموش نکرده اند که کت روی سر مبارز اسیر و یا چشم بند اسیر انقلابی که یک ساواکی در پشت سرشان قرار دارد را بازسازی کرده و مثلاً اقتدار ساواک را به رخ ما بکشند.

به طور کلی در عکس های مربوط به رفیق مرضیه و شهدای ۸ تیر نشانی از مبارزه ی دلیرانه چریکهای فدائی خلق که لرزه بر اندام دشمنان کارگران و توده های تحت ستم انداخته بودند دیده نمی شود. از ایمان و قاطعیت رفیق مرضیه، که ساواکی ها با مغزهای کوچک خود فکر کرده بودند که او یک چریک مرد است، اثری وجود ندارد و در مقابل همه جا شاهد اقتدار و قاطعیت ساواک می باشیم. رفیق مرضیه در محاصره ی ساواکی های جسور و بی پروا، تصویر شده است و یا رفیق حمید اشرف، چریک توانا و تنها باز مانده ی گروه جنگل که سال ها ساواک از دستگیری او ناکام مانده بود و رفیق وقتی که چندبار در محاصره ی ساواک قرار گرفته بود قاطعانه در نبردی نابرابر ایستادگی کرده و آنها را از دستگیری خود ناکام گذاشته بود، در عکس صحنه سازی شده ی خانم آزاده اخلاقی بر زمین افتاده است بدون آنکه هیچ نشانی از مقاومت و مبارزه مسلحانه ای که نام رفیق حمید اشرف یادآور آنست در صحنه دیده شود.

هر چند خانم آزاده اخلاقی اذعان کرده است که "این عکس ها بازسازی صرف نیست و نگاه من به اثر است.

خانم آزاده اخلاقی اذعان کرده است که "این عکس ها بازسازی صرف نیست و نگاه من به اثر است. این ها نمی تواند همه حقیقت باشد و آنچه من برداشت کردم، هست" ولی در رابطه با عکس های مورد بحث او هر "دید" و "برداشت" و تفسیری داشته است، کار او در خدمت جعل تاریخ قرار دارد و او خواسته با ناخواسته، مرگ افراد مبارز و قهرمانان محبوب مردم را مغایر و متضاد با واقعیت به تصویر در آورده است. روایت تاریخ زمانی با ارزش و قابل استناد می باشد که علیرغم شکل و ابزار روایت، خود روایت مستند و متعهد بر وقایعی که اتفاق افتاده اند باشد. پدیده های تاریخی را می توان تفسیر کرد اما وارونه جلوه دادن، حذف بخش هایی و اضافه کردن تمايلات شخصی هنگام روایت، جعل تاریخ است.

امروزی القاء کند که، مبارزینی که بی ادعا در راه رهایی توده های تحت ستم دلاورانه مبارزه و جان فشانی کرده اند، در مورد چگونگی مرگ افتخار آفرین مرضیه دروغ گفته اند!! و واقعیت مرگ او به آن صورتی نبوده که آنها در همان زمان نوشته اند بلکه به گونه ای بوده که در عکس این به اصطلاح کارگردان تصویر شده است!! بی دلیل نیست که خودشان هم در تبلیغ برای این خانم می نویسند: "کارگردانی که تصویر ۱۷ مرگ تاریخی را بر هم زد."

در مورد درگیری حماسی و قهرمانانه چریکهای فدائی خلق در ۸ تیر ۱۳۵۵ که به شهادت رفیق حمید اشرف و یاران دیگر انجامید، با توجه به عکس ها و گزارشاتی که ساواک از شهادت این رفقا در روزنامه ها درج کرده است و مطالبی که منتشر شده و یا کسانی که خود آن درگیری را به چشم دیده و نقل کرده اند، ساواک با بسیج نیروهای بسیار به خانه ی تیمی چریکهای فدایی خلق حمله می کند ولی رفیق حمید اشرف و همزمانش بیش از چهار ساعت دلاورانه با سلاح و نارنجک هایی که در اختیار داشتند در مقابل مزدوران ساواک مقاومت کرده و به شهادت می رسند. مقاومت این دلاوران در مقابل نیروهای مسلح رژیم شاه به حدی بوده که ساواک حتی مجبور به استفاده از هلی کوپتر برای مقابله با چریکها شده بود. اتفاقاً چندی پیش عکس خلیان یکی از هلی کوپتر هائی که از آسمان، رفیق حمید اشرف و دیگر چریکهای فدائی همراه او را به گلوله بسته بود در رسانه های اجتماعی منتشر شد (در این عکس، ماشاالله فتاح پور از رهبران سازمان رسوای اکثریت و همسرش نیز گویا به خاطر دهن کجی به مردم ایران در کنار خلیان مزبور قرار دارند). با این حال در عکسی که خانم آزاده اخلاقی از چهار ساعت درگیری مسلحانه رفیق حمید اشرف و دیگر رفقای شهید در ۸ تیر صحنه آرایایی کرده اند، هیچ نشانی از درگیری مسلحانه این رفقا با ساواکی ها دیده

طناب پیچ کرده و می برند". حال بینیم این شرح واقعی از شهادت رفیق مرضیه که در ذهنیت مردم مبارز ایران جای گرفته در صحنه سازی های خانم آزاده اخلاقی چگونه تصویر شده است و یا به نوشته خبرگزاری میراث فرهنگی، "زنی با شالی قرمز که قرائت تازه ای از تاریخ ارایه می دهد" به اعتراف این خبرگزاری با روایت خود چگونه سعی کرده است ذهنیتی که مردم از آن مرگها داشته اند را در هم بشکند؟

ما در عکس خانم آزاده اخلاقی از صحنه شهادت دلاورانه رفیق مرضیه چه می بینیم؟ یک ساواکی شیک پوش مانند جیمزباند در فیلمهای ۰۰۷ با کلتی در دست و کفش های واکس زده در فاصله ی چند قدمی دختری (مرضیه احمدی اسکویی) ایستاده و اسلحه اش را به طرف او گرفته است. مرضیه در حالی که گویا تیر خورده و اسلحه از دستش افتاده و چادرش هم در هوا پرت شده در حال افتادن به زمین نشان داده شده است. در این عکس ساواکی ها با کت و شلوار شیک نشان داده شده اند و دیده می شود که مردم همه از ترس در گوشه ای کز کرده و صحنه را تماشا می کنند. دو ساواکی در حال دویدن به سمت مرضیه هستند. یکی از ساواکی ها سر به هوا (به علامت تسلط بر صحنه) در حالی که دستش لای کتش است و هنوز اسلحه اش را نیز بیرون نیاورده است در حال تماشای احتمالاً پنجره ی طبقه ی اول خانه ای است. یک ساواکی دیگر در پشت یک گاری دستی ایستاده و اسلحه اش را به سمت مرضیه احمدی اسکویی نشانه رفته و ساواکی مزدور دیگر (مردی با همان کت و شلوار ساواکی ها در صحنه) گویی می خواهد به دختر بچه ای کنار گاری آسیبی نرسد او را در پناه خود گرفته است. به طور کلی صحنه به گونه ای چیده شده که مزدوران ساواک را در اقتدار کامل می بینیم که گویی اگر مرضیه نمی افتاد چند لحظه دیگر او را (این دختر ناتوان) را به راحتی دستگیر می کردند!! در این صحنه چیده شده توسط آزاده اخلاقی، از ساواکی هایی که از ترس، پشت بی سیم هایشان هیستریک فریاد میزدند که "او مردی است که لباس زنانه پوشیده" و بعد از شهادت مرضیه احمدی اسکویی هم جرات نزدیک شدن به او را نداشته و از دور چند بار پیکر بی جان او را به مسلسل بسته و حتی از ترس بدن بی جان او را طناب پیچ کردند، خبری نیست.

خانم آزاده اخلاقی با صحنه آرایایی در این عکس چه چیزی را می خواهد به ما القا کند؟ "باور" به اقتدار و شجاعت ساواک و در همان حال رأفت با کودکان را؟ و یا می خواهد با صحنه آرائی غیرواقعی و غیرمستند البته با "دید" و "برداشت" خود!!، تصویری که توده های مبارز ایران از رشادت و شجاعت مرضیه در ذهن خود دارند را در هم بریزد و این را به نسل

که زندگی و مرگ انقلابیون گذشته و به طور برجسته مرگ حمید اشرف ها و مرضیه احمدی اسکویی ها در میان توده‌های تحت ستم از خود برجای گذاشته اند مواجه می شود، چاره ای جز اسطوره شکنی و خدشه دار کردن چهره کمونیست ها و انقلابیون واقعی برایش باقی نمی ماند. به همین دلیل هم هست که در سال های اخیر شاهد تلاش پیگیر دستگاه تبلیغاتی جمهوری اسلامی جهت خدشه وارد کردن بر چهره "آفتابکاران جنگل" هستیم. روشن است که وقتی که قدرت حاکمه با همه امکاناتی که دارد چنین کاری را در مقابل خود می گذارد و آن را تبلیغ می کند، کسانی هم دانسته یا ندانسته در این مسیر گام بر می دارند. آنگاه چنین دستگاه اهریمنی امکان می یابد با شادی فریاد بزند که درود بر "کارگردانی که تصویر ۱۷ مرگ تاریخی را بر هم زد". تصویر "مرگ آدم هائی که معنای زایش تاریخ معاصرمان هستند". با توجه به چنین واقعیتی می توان پیش بینی کرد که اگر حماسه سپاهکلی نیز در معرض چنین صحنه سازی هائی از طرف آزاده اخلاقی قرار گیرد جز تصویری واژگونه و جعلی از این رویداد سترگ تاریخی که منبع الهام و آموزش برای جوانان مبارز ایران می باشد، عرضه نخواهد شد.

الف. آزاد
دی ماه ۱۳۹۴

احترام و منبع الهام می باشند. و در واقع این خود نشریات جمهوری اسلامی هستند که می کوشند اهداف آن انقلابیون را دور از دسترس جلوه داده و به سوژه تمسخر تبدیل کنند. در حالی که می دانیم که حتی بخشی از دستگاه حاکم برای جلب توجه بخش های مختلف جامعه در تبلیغات خود از ترانه سرود "آفتاب کاران جنگل" که متعلق به چریکهای فدائی خلق است استفاده کرد. اگر مردم چریکها را دست می اندازند پس چرا برای جلب آنها از سرود چریکها استفاده می کنند؟ ثانیاً ایشان که ادعا کرده است که مبارزین گذشته را ستایش می کند چرا با **صحنه سازی، عکس هائی از فرزندان قهرمان خلق ساخته و پرداخته است که در جهت عکس حقیقت زندگی و مرگ زندگی آفرین آنها می باشند و علیرغم همه ادعاهایش بر اسناد واقعی متکی نیستند تا آنجا که در تبلیغات رسانه های رژیم در مورد عکس های آزاده اخلاقی مطرح شده است که "ایا عکاسی صحنه پردازی شده قابلیت جعل تاریخ را افزایش نمی دهد؟"**

در شرایطی که هر روز استعمار و بی عدالتی، توده های بیشتری را به صف مبارزه می کشاند و دامنه اعتراض و اعتصابات کارگری هر روز گسترده تر می شود، جمهوری اسلامی با گذشت ده ها سال، وقتی همچنان با محبوبیت و تأثیری

این ها نمی تواند همه حقیقت باشد و آنچه من برداشت کردم، هست" ولی در رابطه با عکس های مورد بحث او هر "دید" و "برداشت" و تفسیری داشته است، کار او در خدمت جعل تاریخ قرار دارد و او خواسته یا ناخواسته، دانسته یا ندانسته مرگ افراد مبارز و قهرمانان محبوب مردم را مغایر و متضاد با واقعیت به تصویر در آورده است. روایت تاریخ زمانی باارزش و قابل استناد می باشد که علیرغم شکل و ابزار روایت، خود روایت مستند و متعهد بر وقایعی که اتفاق افتاده اند باشد. **پدیده های تاریخی را می توان تفسیر کرد اما وارونه جلوه دادن، حذف بخش هایی و اضافه کردن تمایلات شخصی هنگام روایت، جعل تاریخ است.**

آزاده اخلاقی در ابتدای مصاحبه با خبرگزاری میراث فرهنگی مطرح کرده است: "امروز آرمان گرایی سوژه ای تمسخر خیلی ها شده است، مردم کسانی را که اهداف بلند و دور از دسترس دارند دست می اندازند." و اضافه می کند: "برای من ولی کسانی که می جنگند و برای آرمانی جانشان را فدا می کنند بسیار محترمند." در حالی که اولاً علیرغم همه سم پاشی ها و تحریفات دستگاه حاکم، مبارزات انقلابیون گذشته چنان تأثیر عمیقی بر زندگی مردم ایران دارد که با گذشت چند نسل هنوز هم آنها مورد

دولت آمریکا قصد دارد پهبادهای را علیه تظاهرکنندگان به کار گیرد!



تاکنون هواپیماهای بدون سرنشین وسیله ای بودند در دست ارتش آمریکا برای به اصطلاح مبارزه با تروریست ها در دیگر کشورها و از جمله پاکستان، افغانستان، یمن و ... حال خبرگزاری ها گزارش می دهند که دولت آمریکا پروژه هائی را در دست تحقیق دارد که بر اساس آنها از پهبادهای برای پراکنده کردن تظاهرات معترضین در داخل شهرهای آمریکا استفاده شود. بر اساس چنین پروژه هائی قرار است این هواپیماهای بدون سرنشین از هوا با پخش گاز تظاهرکنندگان را پراکنده سازند. مایکل کروئولی کارمند علمی بنیاد پژوهشی "اومگا" در این باره گفت: "محققان ما متوجه شدند که هم اکنون طراحی و توسعه این نوع وسایل برای پخش گاز اشک آور جریان دارد." در حالیکه بعضی از متخصصان آمریکایی ابراز نگرانی کردند که اینگونه اقدامات می توانند ضرر و آسیب غیر قابل کنترلی به مردم بیگناه برسانند. فعلا پلیس فقط از روی زمین مواد شیمیایی غیرکشنده مانند گاز اشک آور و اسپری فلفل را مورد استفاده قرار می دهد اما در سال ۲۰۱۵ میلادی داکوتای شمالی اولین ایالتی بود که به مأموران پلیس اجازه داد از سلاح شیمیایی غیرکشنده با کمک پهبادهای استفاده کنند. بدون شک این اجازه سرآغاز عملی شدن پروژه ای است که نتایج هولناکش از پیش قابل پیش بینی بوده و تنها ماهیت ضدمردمی سرکوبگران حاکم بر آمریکا را بیشتر در مقابل چشم مردم قرار می دهد.

۲۶ دی ماه.

سالگرد فرار شاه!



در ۲۶ دی ماه سال ۱۳۵۷ در نتیجه مبارزات قهرمانانه کارگران و توده های ستمدیده ایران، شاه مزدور پس از ۳۷ سال سلطنت ننگین مجبور به فرار از ایران شد و موجی از شادی و غرور توده های به پاخاسته را فرا گرفت! شادی و غرور از دستاوردهای مبارزاتی شان. مبارزه برحق که در ادامه خود بساط دیکتاتوری ننگین شاهان را از ایران برافکند!

قدرت سیاسی رو کسب نمود، بر عکس اینجا بحث بر سر یک قیام مسلحانه توده ای است که با شرکت وسیع ترین توده ها در یک موقعیت انقلابی، با از بین بردن بازوی سرکوب دولت ضدانقلابی و متلاشی کردن قدرت ضد انقلابی حاکم، درواقع به توده های قیام کننده امکان کسب قدرت سیاسی رو می دهد. قیامی که به قول رفیق احمدزاده وجه مشخصه اش "جنبش وسیع و ناگهانی توده ها همراه با رهبری" است.

لنین در سال ۱۹۱۷ با طرح لزوم تسخیر قدرت سیاسی و مسئله ی قیام مسلحانه ی توده ای، به ضرورت های مشخص مبارزاتی دوره ی خودش پاسخ می ده و توده ها و نیروهای انقلابی رو حول محور قیام مسلحانه توده ای سازمان می ده و با فرا رسیدن موقعیت انقلابی قیام رو شروع می کنن که در نهایت هم قیام به پیروزی میرسه. می بینیم که قیام سال ۱۹۰۵ چون رهبری نداشت و خودبخودی بود، شکست میخوره ولی قیام ۲۴ اکتبر سال ۱۹۱۷ رو چون بلشویک ها که در رأسشون لنین قرار داشت رهبری کردن پیروز شد و بلشویک ها توانستند قدرت دولتی رو به دست بگیرند.

بنابراین نکته مهمی که در رابطه با انقلاب روسیه باید به اون توجه کرد اینه که اونجا با این که استبداد وجود داشت، ولی به هر حال شرایط طوری بود که رهبری انقلابی توانست شکل بگیرد. کارگرها در سندیکاها متشکل شده بودند و حتی محفل های کارگری نیمه علنی هم فعالیت داشتند و با نیروهای سیاسی جامعه هم در تماس بودند. رفیق مسعود احمدزاده در صفحه ۵۶ کتاب خود آنچه را که لنین در کتاب "چه باید کرد" در رابطه با ارتباط محافل روشنفکری با محافل کارگری و توده های کارگران و انتقال آگاهی سوسیالیستی از طریق ارتباط محافل روشنفکری با کارگران تشریح شده را از قول لنین نقل می کند که چون کاملاً به بحث ما مربوطه به اون اشاره می کنم. رفیق احمدزاده می نویسد:

لنین یک محفل تیپیک روسیه آن زمان را چنین تصویر می کند: "یک محفل دانشجویی ... با کارگران رابطه برقرار نموده و به کار اقدام می نماید. محفل رفته رفته دامنه ترویج و تبلیغ را وسیع کرده و به مناسبت همین واقعیت پدید آمدن خود حسن توجه فشرده های نسبتاً وسیع کارگران و حسن توجه قسمتی از جامعه تحصیلکرده را که به "کمیته" پول رسانده و دائماً دسته های جدیدی از جوانان را در اختیار آن می گذارند، جلب می نماید. نفوذ و اعتبار کمیته (یا اتحاد مبارزه) بالا می رود، خلاصه، فعالیتشان وسیع می شود، کمیته این فعالیت را کاملاً بطور خودبخودی توسعه می دهد - همان اشخاصی که یک سال یا چند ماه پیش از این، در محفل های دانشجویان سخن می گفتند و مسئله ی "چه باید کرد؟" را حل

قیام یا جنگ توده ای؟

(چگونه می توان قدرت حاکمه را در هم شکست؟)



پیام فدایی: آنچه در زیر می آید طرح بحثی با عنوان "چگونه می توان قدرت حاکمه در ایران را در هم شکست" می باشد که در یکی از جلسات آموزشی تشکیلاتی، از سوی رفیق بهرام ارائه شده است. این طرح بحث از حالت گفتار به نوشتار تبدیل شده و به این وسیله در اختیار علاقه مندان قرار می گیرد.

ها تجربیات مهمی را در اختیار انقلابیون قرار داد که لنین توانست با جمع بندی اونها در واقع تئوری انقلابی روسیه را رشد داده و غنی تر بکنه.

توده هایی که در سال ۱۹۰۵ دست به اعتصاب و اعتراض زده بودند، در عمل می دیدند که به صرف اعتصاب نمی تونن به مطالباتشون برسن. لنین مطرح می کنه که، در شرایطی که مبارزه ی کارگران رشد کرده بود و حتی به صورت خودبخودی قالب جدیدی از مبارزه رو شکل میدادن، و عملاً هم می خواستن که توسط نیروهای سیاسی رهبری بشن این نیروها عملاً توان رهبری توده ها رو نداشتن. بنابراین وقتی که این اعتصابات شکل های جدیدی پیدا کردند و بالاخره قیام مسلحانه صورت گرفت این قیام عملاً فاقد رهبری بود و چون حرکتی خودبخودی بود ضد انقلاب هم تونست دستگاه سرکوبش رو متناسب با شرایط، سازماندهی بکنه و این قیام های خودبخودی رو سرکوب بکنه. از آنجا که قیام دسامبر سال ۱۹۰۵ یک قیام بدون رهبری بود شکست خورد و این واقعیت بار دیگر نشان داد که قیام مسلحانه حتماً باید رهبری انقلابی داشته باشد تا به پیروزی برسد و الاً حتماً شکست میخوره. لنین در رابطه با این عدم رهبری در جمع بندی خود از "درس های قیام مسکو" می نویسد: "ما رهبران پرولتاریای سوسیال دمکرات در دسامبر به آن سرداری شبیه بودیم که در استقرار هنگ های خود به قدری ناشیگری به خرج داده بود که قسمت اعظم واحدهای او نتوانستند در نبرد شرکت جویند."

به کار گیری تجربیات همین شکست ها باعث شد که بلشویک ها در سال ۱۹۱۷ قادر بشوند قیام را رهبری و به این وسیله قدرت دولتی را به دست بگیرند. جالب و آموزنده است که وقتی لنین تئوری انقلابی خودش رو مطرح می کنه و نشان می ده که در یک موقعیت انقلابی می توان با توسل به قیام قدرت دولتی موجود را در هم شکست و قدرت را کسب نمود از سوی مخالفینش یعنی اپورتونیست های آن زمان، متهم میشه به بلانکیست بودن. ولی لنین نشون می ده که بحث برسر این نیست که باید با ترور و یا اقدامات فردی و قهرمانانه و یا با توطئه اقلیتی متمرکز،

در صفوف کمونیست ها و انقلابیون هر زمان بحث چگونگی در هم شکستن ماشین دولتی بورژوازی و کسب قدرت سیاسی به وسیله کارگران و ستمدیدگان طرح شده، همواره و تاکنون دو راه مطرح شده است. یکی راه قیام مسلحانه شهری و دیگری راه جنگ توده ای طولانی. مثلاً به عنوان یک نمونه "اقلیت" قیام مسلحانه شهری را راه انقلاب ایران ذکر می کند، در حالیکه چریکهای فدائی خلق از سال ۴۹ تا به امروز راه جنگ توده ای طولانی را راه نابودی قدرت حاکم و کسب قدرت سیاسی به وسیله کارگران و ستمدیدگان مطرح کرده اند.

من در این بحث می خواهم توضیح بدهم که در چه شرایطی می شود گفت که قیام راه به دست گرفتن قدرت سیاسی است، و در چه شرایطی نمی شود اینطور گفت، و معلوم کنم که در جامعه ما قیام راه درست کسب قدرت سیاسی نیست و جنگ توده ای راه حل درستیست. با توجه به این که بیشتر آنهایی که راه انقلاب ایران را راه قیام قلمداد می کنند اکثراً روی تجربه روسیه تکیه می کنند بهتر است ما هم اول به این موضوع بپردازیم. و در گام اول به انقلاب ۱۹۰۵ و قیام دسامبر در این انقلاب اشاره کنیم.

قبل از پرداختن به این نظرات لازم است توضیح بدهم که اساساً در چه شرایطی می شود گفت که قیام، راه به دست گرفتن قدرت سیاسی است؛ و آنهایی که امروز در رابطه با ایران هم چنین می گویند از نظر خودشان به چه تجربه هائی در این زمینه اشاره دارند. با توجه به این که بیشتر آنهایی که راه انقلاب ایران را راه قیام قلمداد می کنند اکثراً روی تجربه روسیه تکیه می کنند بهتر است ما هم اول به این موضوع بپردازیم. و در گام اول به انقلاب ۱۹۰۵ و قیام دسامبر در این انقلاب اشاره کنیم.

همانطور که می دانید در سال ۱۹۰۵، کارگران و توده های رنج دیده در روسیه دست به اعتصابات و اعتراضات گسترده ای زدند که در ادامه خودش به انقلابی بزرگ منجر شد و در جریان این انقلاب، قیام توده ای بزرگی رخ داد. اما این قیام سرکوب شد. با این حال این حرکت توده

و بورژوازی وابسته هم در ایران در رابطه با امپریالیسم شروع به رشد کرده و وقتی هم که منافع امپریالیسم با فئودالیسم تضاد پیدا کرده در واقع امپریالیسم، فئودالیسم رو که تبدیل به مرده ای شده بود با انقلاب سفید آریامهری دفنش میکنه.

رفیق احمدزاده مطرح میکنه که از نظر کلاسیک وقتی بورژوازی کم کم مواضع قدرت اقتصادی رو به دست آورد، به وسیله ی اون قدرت سیاسی رو هم تصاحب میکنه که بتونه هرچه بیشتر قدرت اقتصادی رو مستحکم تر بکنه، ولی در کشورهای تحت سلطه اش برای تامین منافع اقتصادی به قدرت سیاسی- نظامی تکیه میکنه تا با توسل به قهر ضدانقلابی منافع اقتصادی رو تضمین بکنه. در این شرایط در ایران که امپریالیسم در مقابل مردم قرار گرفت از طریق دولت های وابسته به خود جز با اعمال دیکتاتوری نمیتونست و نمیتونه سلطه خودش را حفظ کند. بنابراین روبنای نظام حاکم در ایران الزاما دیکتاتوری، حالا با هر توجیه ایدئولوژیکی که تبلیغ بشه.

در شرایط حاکم بودن دیکتاتوری که ضدانقلاب، مبارزات کارگرها و توده ها رو سرکوب میکنه و اجازه هیچ تشکیلی رو به اونها نمیده و از طرفی هم نیروهای سیاسی رو، که اغلب پراکنده اند، سرکوب میکنه. خب، تو این شرایط که عملا به دلیل دیکتاتوری از سندیکا و تشکل های صنفی مستقل هم خبری نیست، و نیروهای انقلابی هم که با توده ها ارتباطی ندارند - منظورم ارتباط ارگانیکه- و عملا مبارزات اقتصادی طبقه کارگر سرکوب میشه و ارتقاء پیدا نمیکنه. پس نیروهای سیاسی نمیتونن به شکلی که در روسیه بود این مبارزات رو ارتقاء بدن، با کارگرها ارتباط برقرار بکنن و به اونها آگاهی سیاسی بدن، و در نتیجه جنبش ها و قیام های خودجودی عملا بدون رهبری میمونن و شکست میخورن.

با توجه به مجموع این شرایط که ما میبینیم که عملا در ایران از راهی که انقلابیون در روسیه طی کردن، امکان تشکیل حزب مارکسیست-لنینیست واقعی که تلفیق آگاهی سوسیالیستی با جنبش های خودجودی، در واقع به صورت کلاسیک وجود نداره. اگه موقعی تو روسیه میشد با مبارزه اقتصادی-سیاسی، حزب تشکیل داد و با بسیج توده ها دست به قیام زد، در شرایط ایران عملا این شرایط وجود نداره و دیگه شکل اصلی مبارزه نمیتونه صرفا سیاسی و یا صرفا اقتصادی-سیاسی باشه.

این نکته رو هم بگم که اگه نیرویی نشسته که یک اتفاقی بیفته و توده ها بریزن تو خیابون و این نیرو تشریف بیاره و رهنمود بده و مبارزه را رهبری کنه در واقع خوش خیالیه. به قول رفیق احمدزاده،



رو جلب بکنه و قیام مسلحانه توده ای بکنه، در کوبا این نیروی پیشاهنگ نمیتونست به وجود بیاد مگر اینکه خودش مبارزه مسلحانه رو شروع بکنه. یعنی اینکه یک گروه مبارز انقلابی با نیروی محدودی که داشت، مبارزه مسلحانه رو شروع کرد و در واقع با نشون دادن راه مبارزه، توده ها رو به مبارزه دعوت کرد و تونست با جلب حمایت توده ها گسترش پیدا بکنه و با تداوم مبارزه مسلحانه رفته رفته توده ای تر بشه و در نهایت با توده ای شدن مبارزه مسلحانه انقلاب به پیروزی رسید. درواقع به جای اینکه تو یک پروسه ی زمانی محدود قیام مسلحانه توده ای شکل بگیره و قدرت سیاسی رو قبضه کنه درواقع در طی یک جنگ توده ای طولانی انقلاب به پیروزی رسید.

تو چین هم با این که در یک شرایط خاصی حزب کمونیست تونسته بود به وجود بیاد ولی این حزب در نهایت نه با قیام به صورت کلاسیک، بلکه با مبارزه مسلحانه تونست توده ها رو در طول جنگ توده ای طولانی بسیج کنه و انقلاب رو به پیروزی برسونه. در واقع می بینیم که در شرایطی که نیروی انقلابی با مبارزه اقتصادی-سیاسی نمیتونه امر مبارزه رو پیش ببره، تونسته در طی جنگ توده ای طولانی، توده ها رو بسیج کنه و انقلاب رو به پیروزی برسونه.

رفیق احمدزاده برای اینکه دلایل این امر رو به خصوص در شرایط مشخص ایران توضیح بده شرایط جامعه را تحلیل میکنه و با توجه به تحت سلطه بودن کشور، پروسه گسترش سلطه امپریالیستی را در ایران مورد بررسی قرار می دهد.

رفیق نشون میده که فئودالیسم با کودتای رضاخان وابسته ی امپریالیسم شده، در واقع فئودالیسم که با انقلاب مشروطه ضعیف شده بوده برای بقای خودش متحد سیاسی امپریالیزم شده و در واقع تو این پروسه تبدیل شده به فئودالیسم وابسته،

می کردند، آنهایی که با کارگران ارتباط برقرار نموده و اوراقی تهیه و نشر می نمودند، حالا با دسته های دیگر انقلابیون ارتباط برقرار می کنند، مطبوعات به دست می آورند، دست به کار نشر روزنامه ی محلی می شوند، از تشکیل نمایش ها سخن به میان می آورند، و سرانجام به عملیات جنگی آشکار می پردازند..."

البته اگه به تاریخ و حتی ادبیات آن زمان روسیه توجه بکنیم میتونیم نمونه هایی را هم مثال بزنیم. مثلا در کتاب درباره ادبیات ماکسیم گورگی به نمونه محفل هایی که اون موقع وجود داشت بر می خوریم. با توجه به آنچه که لنین گفته و رفیق احمدزاده در کتابش شرح داده روشنه که در شرایط روسیه پیوند بین کمونیست ها با طبقه کارگر در عمل متحقق شده بوده و به همین دلیل هم بلشویک ها توانستند مبارزات کارگران را سازماندهی و رهبری کنند. در واقع هم طبقه کارگر در جریان مبارزات خودشان در اتحادیه ها و سندیکاها متشکل شده بودند و هم شرایط روسیه طوری بود که روشنفکران می توانستند در مبارزه کارگران شرکت کنند و با محافل کارگری ارتباط بگیرند و از این طریق خودشان را به عنوان یک نیروی سیاسی متشکل کنند. این طوری بود که بلشویک ها تونستند قیام مسلحانه ی توده ای رو سازماندهی و رهبری بکنن.

حالا با در نظر گرفتن این واقعیت ها بر می گردیم به شرایط جامعه ایران. اونهایی که راه به دست گرفتن قدرت سیاسی رو در ایران قیام میدونن اگر منظورشان قیام خودجودی ایه، همانطور که تجربه روسیه نشون داده و یا تجربه های دیگه، یک قیام توده ای بدون رهبری انقلابی محکوم به شکسته. ولی اگر منظورشان قیام توده ای ایه که قراره پیروز بشه، آنوقت مسأله اینه که چه سازمان یا حزبی قراره این قیام رو رهبری بکنه؟ شرایطی که در روسیه زمان لنین در رابطه با مبارزات کارگران موجود بود، در ایران نه در زمان شاه وجود داشت و نه در حال حاضر در زمان جمهوری اسلامی وجود داره. وقتی دیکتاتوری امکان نمیده که کارگرها متشکل بشن، و نیروهای سیاسی هم نمیتونن مثل روسیه با شرکت در مبارزات کارگران خودشونو متشکل بکنن پس یک نیروی سیاسی چطور قراره با کارگران ارتباط برقرار بکنه و قیام اونها رو رهبری بکنه؟ در نتیجه با توجه به تفاوت شرایط ایران با روسیه، در ایران مسأله اینه که چطور میشه وضعی به وجود آورد که هم کارگرها بتونن متشکل بشن و هم نیروهای سیاسی بتونن با اونها در تماس دائم باشن و مبارزات اونها رو رهبری بکنن؟

رفیق احمدزاده با توجه به تجربه کوبا، مطرح میکنه که برخلاف روسیه که پیشاهنگ در طی یک مبارزه اقتصادی-سیاسی تونست حمایت اکثریت توده ها

اشاره میکنم، آیا خود این قیام و تجربیات ناشی از اون استراتژی جنگ توده ای رو رد میکنه؟!!

اولا که همونطور که میدونیم این قیام، یک قیام سازمان یافته نبود و یک قیام خودبخودی بود. بعد هم ما وقتی خوب به اتفاق هایی که تو این قیام خودبخودی افتاد، دقت کنیم، می بینیم که برعکس ادعاهای اینها، درواقع درستی مبارزه مسلحانه ی هم استراتژی و هم تاکتیکی رو ثابت میکنه. مثلا، مگه ادعا نمیکن که مبارزه مسلحانه جدا از توده ست؟! یا ادعا میکن که اینا رفتن بودن تو خونه های تیمی مخفی شده بودن و هیچ ارتباطی با توده ها نداشتن؟! ولی آیا شعار ایران را سراسر سیاهکل میکنیم، و یا، فدایی فدایی تو افتخار مایی، نشون نمیده که تو شرایط ایران راه ارتباط با توده ها همین مبارزه مسلحانه ست؟! کدوم یکی از این سیاسی کارها تونستن این رابطه عمیق رو با توده ها برقرار کنن؟! مگه غیر از اینه که توده ها با الهام از مبارزه مسلحانه حمله کردن ارتش، و اینارو خلع سلاح کردن و سعی کردن که مسلح بشن؟! مگه غیر از اینه که همه این تجربه ها نشون میده که چریکهای فدایی خلق تونستن با عمل درست انقلابی نقبی بززن به انرژی انقلابی توده ها؟!

وقتی ما دلایل شکست قیام بهمن رو بررسی میکنیم، برخلاف ادعای اینها، میبینیم که، دقیقا قیام شکست خورد، چون نه طبقه سازمان یافته بود و نه سازمان در آمیخته با طبقه و مسلح به خط انقلابی، تو صحنه بود. چون به استراتژی مبارزه مسلحانه عمل نشد، سازمان چریکهای فدائی خلق نتونست کار مهمی انجام بده و حتی نتونست از این قیام استفاده بکنه. تو شرایطی که توده ها به دعوت مبارزه مسلحانه پاسخ داده بودن، برخلاف ادعای اینها، تنها شانس پیروزی انقلاب این بود که به جای اینکه توده ها رو دست به سر کنن، که ترکمن صحرا و کردستان نشون داد که اگه بخواد انقلاب به پیروزی برسه، باید بره و تو روستاها مبارزه مسلحانه توده ای بشه، که بتونه به ضرورت های جدیدی که بوجود اومده بود، پاسخ بده.

همانطور که رفیق احمدزاده مطرح کرده، تو شرایط مشخص ایران، فقط از طریق مبارزه مسلحانه است که میشه شرایط ایجاد و بقای حزب واقعی طبقه کارگر رو فراهم کرد و با جنگ توده ای طولانی که انقلاب به پیروزی میرسه. به نظرم ما از هر جنبه که به قیام بهمن نگاه کنیم، این قیام درستی تئوری مبارزه مسلحانه رو ثابت میکنه. به قول شاملو، اینا با این که آفتاب توده ها رو دیدن، ولی روز رو انکار کردن و هنوز هم میکنن.

وقتی ما دلایل شکست قیام بهمن رو بررسی میکنیم، برخلاف ادعای اینها، میبینیم که، دقیقا قیام شکست خورد، چون نه طبقه سازمان یافته بود و نه سازمان در آمیخته با طبقه و مسلح به خط انقلابی، تو صحنه بود. چون به استراتژی مبارزه مسلحانه عمل نشد، سازمان چریکهای فدائی خلق نتونست کار مهمی انجام بده و حتی نتونست از این قیام استفاده بکنه. تو شرایطی که توده ها به دعوت مبارزه مسلحانه پاسخ داده بودن، برخلاف ادعای اینها، تنها شانس پیروزی انقلاب این بود که به جای اینکه توده ها رو دست به سر کنن، که ترکمن صحرا و کردستان نشون داد که اگه بخواد انقلاب به پیروزی برسه، باید بره و تو روستاها مبارزه مسلحانه توده ای بشه، که بتونه به ضرورت های جدیدی که بوجود اومده بود، پاسخ بده.

طبقه ی کارگر و توده ها یواش یواش متشکل شده بودن و نیروهای سیاسی تونسته بودن مسئله حزب رو حل بکنن و در واقع می بینیم که بخش زیادی از مسائل تا لحظه ی قیام حل شده بوده و امکان رهبری قیام به وجود اومده بود.

حالا تو ایران چه دوره ی شاه چه الان درواقع دیکتاتوری مانع تشکیل اتحادیه و سندیکاهاست مستقل میشه که درواقع از این طریق مانع سازمان یافتن طبقه کارگر میشه. و از طرفی هم سازمان هایی که شکل اصلی مبارزه شون اقتصادی-سیاسی، تو شرایط دیکتاتوری می بینیم که در قدم اول حتی خودشون مشکل متشکل شدن دارن، یعنی متشکل کردن طبقه کارگر حول قیام پیشکش، از حفظ و تداوم کاری خودشون عاجزن، چه برسه به این که سطح مبارزه رو ارتقاء بدن و قیام رو سازماندهی کنن. تو مسئله ی قیام نکته ی مهم در واقع داشتن رابطه ارگانیک و توده ای، که در واقع از طریق همین سندیکاها و اتحادیه های کارگری و سایر اشکال تشکلی کارگرها امکان پذیره. و دیکتاتوری وقتی اجازه نمیده این نهادهای کارگری تشکیل بشه درواقع مانع ارتباط توده ای و ارگانیک مبارزین انقلابی از طریق مبارزه ی اقتصادی-سیاسی با پایه ی توده ای خودش میشه. به همین دلیل که تو شرایط دیکتاتوری ایران، امکان و شرایط ایجاد حزب و قیام و اینارو در واقع میبینیم که، تو عمل از طریق مبارزه سیاسی-اقتصادی، عملا وجود نداره. برای تشکیل حزب و سازماندهی قیام، متشکل شدن کارگرها و وجود سندیکاها و اتحادیه ها ضروریه، وقتی که این نهادهای کارگری نمیتونن تشکیل بشن درواقع، می بینیم که در اینجا مبارزه سیاسی-اقتصادی دیگه در واقع نمیتونه شکل اصلی مبارزه باشه.

۲- نیروهای سیاسی همواره برای رد جنگ توده ای طولانی به قیام بهمن

توده ها وقتی رهبری یک نیروی انقلابی رو میپذیرن که در عمل تبدیل به پیشرو شده باشه یعنی با شرکت تو مبارزه توده ها، اعتماد اونها رو جلب کرده باشه و تونسته باشه به ضرورت ها پاسخ عملی درستی بده.

رفیق احمدزاده براساس تحلیل مشخص از شرایط ایران (که در کلی ترین شکل طرح کردم) مطرح میکنه که مبارزه در شرایط مشخص ما سیاسی-نظامیه، و شیوه ی عمده مبارزه، مبارزه مسلحانه ست که بقیه ی شیوه های مبارزه در پیوند با این شکل مبارزه، کارکرد داره. و این سازمان های سیاسی-نظامی هستن که میتونن تداوم کاری داشته باشن و با وارد آوردن ضربه های سیاسی-نظامی به دشمن راه مبارزه رو به توده ها نشون بدن و با جلب حمایت اونها گسترش پیدا کنن و رفته رفته مبارزه هم توده ها میشه. و در نهایت در بستر جنگ توده ای طولانی که میشه مسئله حزب و تسخیر قدرت سیاسی رو حل کرد.

به عنوان جمع بندی، یک بار دیگه این رو بگم که با توجه به شرایط مشخص ایران، قیام تو یک پروسه کوتاه زمانی اتفاق میافته، در حالی که جنگ توده ای طولانی، یک پروسه ی زمانی طولانی و مدت اون هم بستگی داره به مقاومت ضدانقلاب. و قیام در طی یک مبارزه ی اقتصادی-سیاسی سازماندهی میشه و جنگ توده ای طولانی در پروسه مبارزه سیاسی-نظامی.

پاسخ به دو سؤال:

۱- تو ایران به دلیل دیکتاتوری امکان تشکیل سندیکا و اتحادیه کارگری وجود نداره. اهمیت این امر در رابطه با قیام چیه؟

در این مورد باید بگم که وقتی ما قیام مورد نظر لنین رو در نظر بگیریم، میبینیم که در واقع برای چنین قیامی به طبقه ی سازمان یافته و حزبی که با این طبقه درآمیخته نیاز داریم، خوب معلومه که وقتی از طبقه ی سازمان یافته سخن گفته میشه منظور اینه که این طبقه در همین سندیکاها و اتحادیه های کارگری و خلاصه هر نوع تشکلی دیگه ای که طی مبارزه اقتصادی-سیاسی به وجود اومده، متشکل شده باشن. و سازمان های سیاسی هم حالا در هر روندی که شکل گرفته باشن با شرکت در مبارزه اقتصادی-سیاسی کارگران، بتونن از طریق سندیکاها و اتحادیه ها، در واقع تو مبارزه ی این طبقه سازمان یافته با اونها پیوند پیدا کنن، تا امکان اول رهبری این طبقه ی سازمان یافته رو بدست بیارن و بعد هم اینکه با عمل انقلابی متناسب با شرایط خودشون سطح مبارزه ی این طبقه رو ارتقاء بدن. مثلاً در روسیه چون شرایط و امکان مبارزه اقتصادی-سیاسی بود و

منتشر کرد. این کتاب در دو ترجمه و بدون شک با دست بردن در اینجا و آنجا کتاب در جمهوری اسلامی به چاپ رسیده است! یکی با ترجمه هرمز عبدالحی و تحت عنوان "چهره‌هایی در یک آینه" و دیگری با مقدمه محمود طلوعی و تحت عنوان "من و برادرم". البته احتمال اینکه ترجمه و یا ترجمه‌های معتبرتری از این کتاب در اروپا و یا آمریکا به چاپ رسیده باشند، کم نیست.

دوماً: در سال ۱۹۸۱ کتابی از اشرف پهلوی به زبان فرانسه تحت عنوان "Jamais Résignée" (تسلیم هرگز) منتشر شد.

سوماً: در سال ۱۹۹۵ کتاب دیگری از اشرف پهلوی تحت نام "زمان حقیقت" به زبان انگلیسی (Time for Truth) به چاپ رسید.

من ترجمه ای از دو کتاب یادشده در بالا نیافته‌ام اما هر سه کتاب در اینترنت از جمله در "آمازون" برای فروش موجود هستند.

از سوی دیگر و جدا از موارد اشاره شده اشرف پهلوی در گفت‌وگویی با "احمد قریشی"، "بیشتر از خود" و خاطرات خود گفته است. فایل‌های صوتی این گفت‌وگو و همچنین متن نوشتاری آنها توسط سازمان "بنیاد مطالعات ایران" منتشر شده و در اختیار همگان قرار دارد! (۴)

همچنین روزنامه واشنگتن‌پست نیز در همان سال ۱۳۵۹ مصاحبه‌ای توسط یکی از خبرنگارانش، هنری میچل، با اشرف پهلوی داشت که در همان زمان منتشر شد. و در این مصاحبه هم اشرف پهلوی "بیشتر از خود" گفته است (۵)

هر انسان منصفی می‌تواند با مقایسه موارد بالا با این ادعای خانم مهرانگیر کار که نوشته‌اند: "اطمینان ندارم که در سالهای پیش از ابتلا به آلزایمر، کسی را به حریم خود راه داده باشد تا دست کم بیشتر از خود بگوید" متوجه شود که آنچه خانم کار می‌گوید چقدر غیر واقعی و نادرست می باشد. امری که نشان می دهد وقتی که قرار شده ایشان در مدح یکی از چهره های ننگین رژیم دیکتاتوری سلطنت پهلوی قلم بزنند حتی به خود زحمت نداده که حداقل در اینترنت جستجو کند و کمی مطالعه کند تا متوجه شود که اشرف پهلوی قبلاً در مورد خود چه گفته است! تا حداقل دچار چنین اشتباهات فاحش تاریخی نشود.

گذشته از این در خلال سال های دهه ۱۳۲۰ تا به امروز افراد بسیاری با عناوینی گوناگون و با رابطه‌هایی نزدیک یا بسیار دور از اشرف پهلوی (از جمله اسدالله علم وزیر دربار محمدرضا پهلوی) از شخصیت اشرف پهلوی و عملکردهای او گفته و نوشته‌اند که با مطالعه آنان می‌توان دیدی دست کم کلی از اشرف پهلوی پیدا کرد. و چنین به مداحی آن برخاست و داوری "فارغ از مطالعه" نکرد.



مداحی برای اشرف پهلوی یا چراغ سبز به سلطنت طلبان منفور؟

اما واکنش دیگری که آن هم غیر منتظره نبود، از جانب برخی "اصلاح‌طلبان" طیف‌های دور و نزدیک سلطنت‌طلبان در اینجا و آنجا شکلی مضحک و مفتضحانه به خود گرفت که نیاز بیشتری به مطالعه و نگاهی دوباره دارد. در اینجا من بر آن هستم که به یکی از این نوشته‌ها بپردازم.

نوشته‌ای که در اینجا مورد بازبینی قرار می‌گیرد نوشته‌ای است که با امضای "مهرانگیر کار" و تحت عنوان "اشرف پهلوی، زنی که قدرت رهبری اش را به سخره گرفتند" در اینجا و آنجا درج شده است. (۲)

نوشته مهرانگیر کار تاریخ روز جمعه ۱۸ دی‌ماه ۱۳۹۴، فردای روز مرگ اشرف پهلوی، را بر خود دارد و من در نگاه به آن در چند مورد به آنچه در آن آمده است می‌پردازم:

نوشته مهرانگیر کار دارای اشتباهات فاحش تاریخی است:

مهرانگیر کار در نوشته خود از جمله نوشته است:

"اطمینان ندارم که در سال‌های پیش از ابتلا به آلزایمر، کسی را به حریم خود راه داده باشد تا دست کم بیشتر از خود بگوید و از تاریخی که سرنوشت او را به سرنوشت ایران معاصر گره زده پرده برگیرد. البته نگارش تاریخی درباره این زن، هنوز دیر نیست، فقط امید به این که تاریخ‌نویس‌های علاقمند به پیش‌داوری‌های رایج وارد این حوزه نشوند، اندک است." برغم "پیش‌داوری" و در واقع داوری جانبدارانه و پوشیده مهرانگیر کار راجع به اشرف پهلوی، واقعیت این است که اشرف پهلوی پیش از آنکه مبتلا به آلزایمر شود چندین بار "بیشتر از خود" گفته است!

اولاً: اشرف پهلوی خاطرات خود را در سال ۱۳۵۹ (مطابق با ۱۹۸۰) در کتابی با عنوان "چهره‌هایی در یک آینه" (۳) نخستین بار به زبان انگلیسی در ایالات متحده آمریکا

روز ۱۷ دی‌ماه ۱۳۹۴ اشرف پهلوی، خواهر دوقلوی محمدرضا پهلوی، و به همین دلیل متولد ۴ آبان‌ماه ۱۳۹۸، در سن ۹۶ سالگی در منطقه مونت‌کارلو در شاهزاده‌نشین موناکو درگذشت. اشرف پهلوی از جمله افرادی است که نقش مهمی در حیات سیاسی و اجتماعی ایران در تمامی سال‌های حکومت پهلوی دوم ایفا کرده و از این رو همانگونه که انتظار می‌رفت پس از مرگ او نوشته‌هایی چند در مورد او منتشر شدند.

برخی از این انتشارات با دلایلی بسیار مشخص با جانبداری از او نوشته شده بودند. از جمله رضا پهلوی در اطلاعیه‌ای در این مورد اینگونه آورده است:

"از درگذشت عمه عزیزم شاهدخت اشرف پهلوی بسیار متأثر و متالم شدم. خاطرات بسیاری از دوران کودکی تا به امروز از ایشان برایم به یادگار مانده است. به ویژه دل‌نگرانی‌هایش برای از دست رفتن جایگاه ایران پس از انقلاب اسلامی و نور امیدی که همیشه در قلبش برای آزادی و سربلندی ایران داشت. ایشان با قلبی آکنده از مهر به وطن در راستای بهبود زندگی اجتماعی مردم و پیشبرد حقوق زنان، رفاه اجتماعی و مبارزه با بیسوادی در ایران و در عرصه بین‌المللی تلاش‌های چشمگیری کرد. وی تا آخرین لحظه‌های عمر خویش به ایران می‌اندیشید و با امید به آزادی وطن چشم از جهان فرو بست. روانش شاد و خاطر چهره مهربانش برایم همیشه ماندگار می‌ماند." (۱)

به راستی آیا انتظار دیگری از رضا پهلوی در رابطه با مرگ به قول ایشان "عمه عزیز"شان می‌رفت؟ آیا کسی انتظار داشت که رضا پهلوی، آن هم در چنین مناسبتی، از آنچه که "عمه عزیز" ایشان به راستی - در دوران حکومت برادرش بر سر ایران و ایرانی آورد تا خواسته‌های خود و اربابانش، سرمایه‌داری جهانی را به بهترین شکل برآورد - به انجام رساند سخنی بر زبان براند؟

او مایه می‌گرفت، تغییر در موقعیت حقوقی و اجتماعی و رفاهی زنان را وجهه همت قرار داد. راه سازمان ملل متحد را پیش گرفت."

مهرانگیز کار نمی‌گوید که "سرکشی" اشرف پهلوی در چه زمینه‌هایی بوده و چه بهایی برای توده‌های ما به جای گذاشت، نمی‌نویسد که چه کسانی قیمت "ایستادگی به هر قیمت" اشرف پهلوی را می‌پرداختند؟ آیا نقش اشرف پهلوی در کودتای ۲۸ مرداد و در همکاری با سازمان‌های جاسوسی ایالات متحده آمریکا و انگلستان جلوه این "ایستادگی به هر قیمت" است که حالا خانم کار به دفاع از آن برخاسته است؟ خانم کار بیان نمی‌کند که نقش اشرف پهلوی در پروسه "تغییر در موقعیت

حقوقی و اجتماعی و رفاهی زنان" در دوران پهلوی و عملکرد او در "سازمان ملل متحد" چه بوده است و گذشته از تمامی این‌ها مهرانگیز کار در نوشته‌اش اینگونه می‌نماید که دلیل "ناکامی‌های جاه‌طلبانه" اشرف پهلوی جنسیت او بوده است. آیا با گذر از نوشته کار می‌توان نتیجه گرفت که تمامی آنان که دچار "ناکامی‌های جاه‌طلبانه" شده‌اند دارای "جنسیتی زنانه" بوده‌اند؟ بدین گونه مهرانگیز کار در نوشته‌اش دیدی ارائه می‌دهد که به غایت ضد "جنسیت زنانه" است.

نتیجه‌گیری های مهرانگیز کار آش شلم‌شوربایی پیش نیستند:

مهرانگیز کار نوشته است: "اشرف پهلوی، بیشترین نیروی خود را صرف کرد تا بگوید زن است. سیاستمدار است. جهان مدرن را می‌شناسد. می‌داند راهبایی زنان کشور به پست‌های کلیدی سازمان ملل متحد، حرکتی است به سوی کمال. با این همه هرگز نپذیرفت تا از خواسته‌های زنانه خود بگذرد."

این شاید اصلی‌ترین نتیجه‌گیری خانم کار در رابطه با اشرف پهلوی باشد. اما او در همین نتیجه‌گیری هم روشن نمی‌کند که اشرف پهلوی چگونه بیشترین نیروی خود را صرف کرد تا بگوید زن است! و همچنین چرا سیاستمدار بودن، جهان مدرن را شناختن یا "خواسته‌های زنانه" در تعارض است و چگونه اشرف پهلوی "هرگز نپذیرفت تا از خواسته‌های زنانه خود بگذرد"! البته خواننده این سطور نباید انتظار داشته باشد که خانم کار به چنین سؤالاتی پاسخ دهد. چنین انتظاری دور از واقعیت است. چون درواقع خانم کار در این نوشته در نقش آخوندی وارد صحنه شده که برای مرگ کسی از او خواسته‌اند که فاتحه ای بخواند و مدحی بگوید. چنین آخوندی وظیفه اش را انجام می‌دهد و دیگر کاری به این ندارد و نباید داشته باشد



تصاویری از اشرف پهلوی، سمبل زن مدرن پهلوی
هنگام سفر حج در عربستان

جالب اینجاست که مهرانگیز کار حالت سوم را در نظر نمی‌گیرد؛ تا نباشد چیزکی مردم نگویند چیزها!

از سوی دیگر چرا مهرانگیز کار به خود جرات نمی‌دهد که برخی از این جوک‌ها را طرح کرده و بعد نشان دهد که واقعیت نداشتند! آیا اگر کسی اشرف پهلوی را یکی از قاچاقچیان مواد مخدر بنامد و در این مورد چیزی بگوید که در "کف خیابان" تکرار شود بی‌اطلاعی خود را به نمایش گذاشته و یا بر واقعیتی انگشت گذاشته که حتی در نشریات جهانی هم منعکس شده بود؟ آیا وقتی که او را با یک چمدان پر از مواد مخدر در فرودگاه دستگیر کردند این خبر ساخته "اپوزیسیون دینی و غیردینی" بود یا واقعیتی انکار ناپذیر که امروز یادآوری آن به مصلحت ایشان نیست؟

مهرانگیز کار عملکرد را با جنسیت توجیه می‌کند:

مهرانگیز کار در نوشته‌اش آگاهانه جنسیت اشرف پهلوی را در کانون نگاه قرار می‌دهد چرا که می‌خواهد توجه را از عملکردهای ضد مردمی اشرف پهلوی منحرف سازد. او نوشته است:

"اشرف زن سرکشی بود که زیر انبوه شایعات سر فرود نمی‌آورد. بی‌گمان عقده‌های بر دل انباشته فراوان داشت. هرگز درون خلوت خود نپذیرفت که زن بودن مانع سلطنت و سیاست‌ورزی و سروری است. عمر را بر سر آن گذاشت تا ثابت کند اگر چیزی در زندگی طبیعی کم دارد که همانا جنسیت مردانه است، اما چیزی در زندگی سیاسی بیش دارد که اسمش ایستادگی به هر قیمت است. حتما در اثبات برابری خود با جنسیت برادر توامان، اشتباه هم مرتکب شده، اما در این که شماره اشتباهات او همان اندازه است که دشمنان زنانگی‌اش گفته‌اند، باید شک کرد. اشرف پهلوی سرانجام به جبران ناکامی‌های جاه‌طلبانه خود که از جنسیت

نوشته مهرانگیز کار دارای دیدی فمینیستی نیست:

مهرانگیز کار در نوشته‌اش اینگونه می‌نماید که این جامعه مردسالار ماست که دیدی آنگونه (نادرست) از اشرف پهلوی ارائه می‌دهد. عنوان نوشته کار این است:

"اشرف پهلوی، زنی که قدرت رهبریش را به سخره گرفتند" گویا که این قدرت رهبری اشرف پهلوی است که به عنوان قدرت رهبری یک زن به نقد درآمده است و یا به نوشته مهرانگیز کار به سخره کشیده شده است! آنچه در اینجا اصلا مطرح نمی‌شود این است که این قدرت به نفع چه کسانی و علیه چه کسانی بوده است! مهرانگیز کار به این دید به نهایت نادرست خود "نمایی فمینیستی" می‌دهد تا شاید از این محمل کلاهی برای اشرف پهلوی به مثابه یک زن (و یا شاید خود)

بیاورد. این "فمینیسم" حتی کاریکاتوری بی‌رنگ از فمینیسم‌های رنگارنگ لیبرال، رادیکال و غیره نیست. این "نمای فمینیستی" فقط کلاهی است که برای گذاشتن بر سر توده‌ها بافته شده است. مشکل قدرت رهبری اشرف پهلوی نبوده و نیست. مشکل عملکردهای او نبوده و می‌باشد. مشکل آن است که او در عملکردهای خود - به عنوان نمونه در مورد مصدق و به آتش کشیدن کریمپور شیرازی - آنگونه رفتار می‌کرد که تنها از یک جلاد برمی‌آمد. باز مقایسه‌ای نکنیم؛ شاید در قدرت رهبری افرادی چون آتلا، چنگیزخان، آدولف هیتلر، مارگارت تاچر و شکی نباشد، آیا این واقعیت می‌باید سدی در مقابل ارزیابی اعمال ضدانسانی آنان باشد؟

آری همانگونه که مهرانگیز کار نوشته است:

"اشرف پهلوی در بیشتر بحران‌های سیاسی و رویدادهای مهم سیاسی دخالت می‌کرد. برخلاف دیگر خواهران و برادرانش، در برابر رویدادهای سیاسی بی‌عمل نبود. سکوت نمی‌کرد."

اما نتیجه‌گیری مهرانگیز کار به غایت نادرست است چرا که او در ادامه می‌نویسد:

"از این رو تمام زندگی خصوصی‌اش را با جوک‌های اپوزیسیون دینی و غیردینی، می‌کشاندند به کف خیابان. با کلی اغراق و تمسخر. هرگز به صورت جدی ننشست تا با خبرنگاران یک دل سیر پیرامون درست و نادرست بودن جوک‌ها و شایعات توضیح بدهد. از دو حال خارج نیست. یا می‌خواست حرمت برادر را نگاه دارد یا معتقد بود هر چه می‌خواهند بگویند. من آن کاری را می‌کنم که عقیده دارم درست است."

آنچه در مورد اشرف پهلوی می‌آمد در مورد اعمال او و نه آنگونه که مهرانگیز کار می‌خواهد بنماید "جوک‌هایی" چند بود.

۳) عنوان انگلیسی نوشته "Faces in a Mirror: Memoirs from Exile" می‌باشد.

کتابهای یادشده در بالا و فایل های صوتی گفت‌وگو را می‌توانید از جمله با استفاده از این پیوند بیابید:

<http://ketabnak.com/search/%D8%A7%D8%B4%D8%B1%D9%81+%D9%BE%D9%87%D9%84%D9%88%DB%8C>

۴) ترجمه این مصاحبه را در این آدرس خواهید یافت:

<http://iranwire.com/features/8540>

نادر ثانی، دوشنبه ۲۸ دیماه ۱۳۹۴

پانویست‌ها:

۱) این نوشته را با استفاده از این پیوند خواهید یافت:

<http://kayhanlondon.biz/fa/wp-content/uploads/2016/01/payam-dargozasht-shahdokht-ashraf-pahlawi.pdf>

۲) از این پیوند می‌توانید برای دستیابی به نوشته مهرانگیز کار استفاده نمایید:

<http://iranwire.com/blogs/9381/7692>

که او قرار است درباره چه کسی سخن بگوید. آیا آن که در تابوت خوابیده است قاتلی است که دستانش تا مرفق به خون جوانان ما آلوده است و یا قاچاقچی ای است که به خاطر پول با جان جوانان ما بازی کرده است. برای چنین مداحی مهم این نیست که در آن تابوت کسی خوابیده باشد که با همکاری با سازمان جاسوسی ایالات متحده آمریکا دولت مصدق را سرنگون ساخته و یا شاعر و نویسنده ای را در زندان به آتش کشیده، آنچه برای او مطرح است خواندن فاتحه ای است که باید خوانده شود. آخر از قدیم گفته اند که مأمورم و معزول.

تظاهرات در وین در محکومیت کشتار خلق

گرد ترکیه

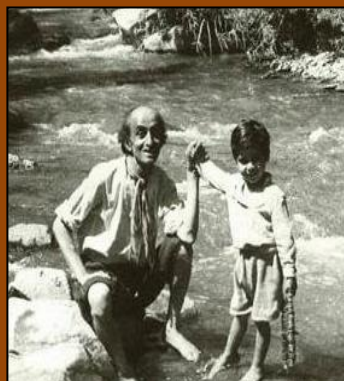
در روز هشتم ژانویه ۲۰۱۶ به فراخوان فعالین گرد ترکیه مقیم وین (AFA and ADHF) و در اعتراض به تهاجم وحشیانه ارتش ترکیه به خلق کرد و کشتار بیرحمانه مردم ستمدیده کردستان، دو تجمع اعتراضی در شهر وین برگزار شدند. پیکت اعتراضی اول از ساعت ۳ تا ۵ بعد از ظهر در مقابل کنسولگری ترکیه در خیابان (hietzinger Hauptstraße) برگزار شد و تظاهرات دوم از ساعت ۳ تا ۵ بعد از ظهر در مرکز شهر (stephansplatz) ادامه داشت.

در هر دو تظاهرات بیشتر شرکت کنندگان را گرد های ترکیه تشکیل می دادند و آزادی خواهانی از کشور های دیگر هم در همبستگی با آن ها در تظاهرات شرکت کرده بودند. در این حرکات اعتراضی شعار هایی در همبستگی با خلق کرد و محکومیت کشتار زحمتکشان کردستان سر داده شدند. برخی از این شعار ها به شرح زیر بودند: "کشتار ارتش ترکیه محکوم است"، "زنده باد مبارز خلق کرد"، "کردستان قبرستان فاشیست ها خواهد شد"، "بازار مشترک اروپا پول می دهد دولت ترکیه جنایت میکند"، "پیروز باد همبستگی بین المللی".

فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در وین با اعتقاد به این واقعیت که امپریالیسم و رژیم های وابسته اش دشمن مشترک همه خلق های منطقه می باشند، جهت نشان دادن همبستگی مبارزاتی خود با خلق کرد، با حمل پلاکارد های خود در هر دوی این تجمعات که از حمایت مبارزین و معترضین به کشتار خلق کرد برخوردار شده بود، شرکت کردند.

مرگ بر امپریالیسم!
زنده باد خلق رزمنده کرد
که برای آزادی می جنگد!

فعالین چریکهای فدائی خلق ایران در وین -
اتریش
۱۰ ژانویه ۲۰۱۶



گرامی باد یاد نیما یوشیج

پدر شعر نو

به بهانه فرارسیدن ۱۶ دی ماه

سالروز مرگ نیما

"تو را من چشم در راهم"

شباهنگام که می گیرند در شاخ تلاجن سایه ها رنگ سیاهی

وزان دل خسته گانت راست اندوهی فراهم

تورا من چشم در راهم

شباهنگام که در آن دمها که برجا

دره ها چون مرده ماران خفته گانند

در آن نوبت که بندد دست نیلوفر

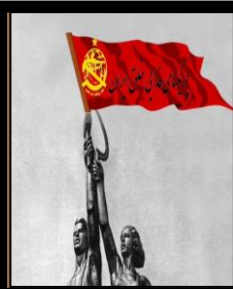
به پای سرو کوهی دام

گرم یاد آوری یا نه

من از یادت نمی گاهم

تو را من چشم در راهم.....

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی ست!



یاد رفقا منوچهر اویسی و بهنوش آذریان یاد باد!

که از آن پشتیبانی می کرد به مقابله با این رژیم و سیاست های سرکوبگرانه اش بر خیزد. اما او جز توجیه سیاست های ضد انقلابی این رژیم و ارائه تحلیل هایی که در خدمت سردرگم کردن رفقای هوادار قرار داشت از این سازمان نمی دید. برخورد هشیارانه رفیق منوچهر خیلی زود او را متوجه کرد که سازمان مذکور که نام چریکهای فدائی خلق را هم یدک می کشید بر خلاف انتظار او راه مامشات و سازشکاری با رژیم ددمنش جدید را در پیش گرفته است. به همین دلیل هم وقتی که چریکهای فدائی خلق ماهیت دار و دسته حاکم بر آن سازمان را افشاء نمودند، هنگامی که آنها راه انقلاب و رهائی کارگران و ستمدیدگان را تشریح کرده و سازماندهی مسلح توده ها را جهت مقابله مسلحانه با حملات رژیم ددمنش جمهوری اسلامی ضرورت انقلابی آن روز اعلام کردند، وی با شور و شوق به تشکل چریکهای فدائی خلق پیوست. در این تشکیلات که متعلق به او و انقلابیونی نظیر وی بود رفیق منوچهر در شاخه کردستان سازماندهی شده و به فعالیت پرداخت. متأسفانه در جریان یک ماموریت تشکیلاتی ماشینی که رفیق منوچهر در آن قرار داشت دچار تصادف شد و پای رفیق آسیب دید. به همین دلیل هم منوچهر جهت معالجه به تهران منتقل شد. در تهران رفیق بهنوش که بعداً با رفیق منوچهر دستگیر و اعدام شد مسئولیت مداوا و رسیدگی وی را عهده دار گردید. رفیق بهنوش خود متولد آبادان و به تازگی تحصیل دانشگاهی در آمریکا را رها کرده و برای شرکت فعال در انقلاب به ایران بازگشته بود. آشنائی این دو رفیق به ازدواج آنها منجر شد و حاصل این ازدواج فرزندی بود که رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی او را به دنیا نیامده در شکم مادرش تیرباران نمود. تیرباران بهنوش یکی از اولین نمونه های اعدام زنان باردار بود که بعدها و در طول سالهای ۶۰ تا ۶۷ بار ها به دست دژخیمان جمهوری اسلامی تکرار شد و داغ ننگی بر پیشانی جنایتکاران حاکم نشاند.

در رابطه با رفیق منوچهر اویسی در نامه هایی که در همان زمان از زندان به بیرون فرستاده شده از مقاومت این رفیق در مقابل دژخیمان جمهوری اسلامی نوشته شده است. نویسنده آن نامه ها رفیق محسن فاضل از اعضای سازمان پیکار بود که همزمان با رفیق منوچهر در اوین به سر می

شده بود و از همان ابتدا با سرکوب خونین مردم مبارز کردستان و به خون نشاندن نروز مردم سسندج حمله به توده های مبارز را آغاز و در این یا آن گوشه از کشور دست به جنایات فجیعی زده بود حال که قرار بود حملات خونین خود به مردم مبارز ایران را به صورت سراسری و سیستماتیک در آورد با تکرار خبر "۲۳ مهاجم مسلح"، "اعدام انقلابی" شدند، پیام می داد که سرکوب سیستماتیک و سراسری دستاوردهای قیام بهمن شروع شده است، مساله این بود که رژیم دارو شکنجه می خواست زهر چشم بگیرد و سیاست سرکوب قاطعانه خود را به همه اعلام کند. سیاستی که بر اساس آن در طول چند سال هزاران کمونیست و آزادیخواه را وحشیانه اعدام نمود. آن روزها و در سال خونین ۶۰ که مرگ در هر گوشه ای در کمین کمونیستها و آزادیخواهان بود روزی نبود که روزنامه های جمهوری اسلامی (کیهان، اطلاعات و ...) نام تعدادی از عزیزان مردم را به عنوان محارب و منافق و مرتد و مفسد فی الارض اعلام نکنند.

رفیق منوچهر اویسی که همراه با همسرش بهنوش آذریان در ۳۱ خرداد سال ۶۰ تیرباران شد در سال ۱۳۳۶ در یک خانواده کرد چشم به جهان گشوده بود. دوران کودکی و نوجوانی خود را در کردستان در شهر سقز گذراند. زمانی که دوران دبیرستان را به پایان رسانده و دیپلم گرفت آتش انقلاب، ایران را فرا گرفته بود و او با همه وجود در این انقلاب شرکت کرد. او که مثل همه هم نسل های انقلابی خود تصور می کرد که سازمان چریکهای فدائی خلق، همان سازمان احمدزاده ها و پویان ها و حمید اشرف هاست بی هیچ درنگی به خیل پشتیبانان این سازمان پیوست. او از جمله رفقای هوادار فدائی بود که در جریان انقلاب ۵۶-۵۷ آبدیده شده و با اعتقاد به این که جز با زبان زور و با پیگیری مبارزه مسلحانه نمی توان در مقابل ارتجاع ایستاد و به راستی ایران را از چنگال آنان آزاد کرد فریاد زده بود: "ایران را سراسر سیاهکل می کنیم" و با اعتقاد به خط انقلابی و صداقت بی نظیر چریکهای فدائی خلق با افتخار فریاد بر آورده بود که: "فدائی فدائی تو افتخار مائی". با چنین پیش زمینه هایی وقتی که جمهوری اسلامی به قدرت رسید و به جای پاسخ به خواستها و مطالبات توده های به پا خاسته بساط سرکوب مطالبات و مبارزات آنها را در سراسر کشور پهن نمود، منوچهر انتظار داشت که سازمانی

اول تیر سال ۶۰ رادیو و تلویزیون رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی در طول روز خبری را بار ها تکرار کرد. خبر این بود: "۲۳ مهاجم مسلح"، "اعدام انقلابی" شدند. جمهوری اسلامی که خود را برخاسته از انقلاب مردم جا می زد در آن دوره به اعمال ارتجاعی خود نام "انقلابی" می داد و به همین خاطر برای خونریزی های جنایتکارانه خود عبارت "اعدام انقلابی" را به کار می برد. اما این ۲۳ تنی که بر اساس اطلاعیه دادستانی کل انقلاب اسلامی در روز ۳۱ خرداد تیرباران شده بودند به راستی انقلابیون صدیق توده های مردم ایران بودند که شامل رفقا سعید سلطانیور، محسن فاضل، جعفر قنبر نژاد، بهنوش آذریان و منوچهر اویسی و ... می شدند. تکرار خبر اعدام این انقلابیون، به خصوص که در میان آنها شاعر نامدار انقلاب، سعید سلطانیور قرار داشت تنها به خاطر ایجاد رعب و وحشت در میان مردمی بود که با توجه به قیام شکوهمند بهمن ۱۳۵۷ هنوز دارای روحیه انقلابی بودند. درعین حال حضور رفقا منوچهر اویسی و بهنوش آذریان که در ارتباط با چریکهای فدائی خلق ایران در اوآخاردیبهشت ماه دستگیر شده بودند و یا رفیق سعید سلطانیور که در ۲۷ فروردین سال ۶۰ و در شب عروسی اش دستگیر شده بود در میان آن اعدامی های "انقلابی" افشاگر دروغ بیشرمانه دادستانی بود که در اطلاعیه اش اعلام کرده بود که گویا آنها در "ارتباط با" "توطئه اخیر گروه ها" که منظورش تظاهرات سازمان مجاهدین در ۳۰ خرداد بود، اعدام شدند. واقعیت این بود که تعداد زیادی از اعدام شدگان آن روز قبلاً دستگیر شده و ربطی به تظاهرات ۳۰ خرداد نداشتند و نمی توانستند نقشی در تظاهراتی که بعد از دستگیری آنها رخ داده بود، داشته باشند.

واقعیت آن بود که از ۳۰ خرداد به بعد جمهوری اسلامی برای به عقب راندن توده های انقلابی ایران و به شکست قطعی رساندن انقلاب آنها مجبور شد که نقاب فریب از چهره خود بر گرفته و واقعیت ضد خلقی و ارتجاعی خود را به توده های مردم نشان دهد؛ و تیرباران های ۳۱ خرداد از اولین پیامهای آشکار سردمداران جمهوری اسلامی به مردم مبارز ایران و همه فعالین سیاسی بود. این رژیم جانشین رژیم شاه که از طرف امپریالیست ها برای سرکوب توده های انقلابی بر سر کار آورده

میخونه سعید سلطانیور، طلعت رهنما، محسن فاضل، منوچهر اویسی و بهنوش آذریان. مامان جیغ میزنه و بهنوش میشه صدای گریه و جیغ و فریاد خونه رو پر میکنه کز می کنم هنوز خوب نمی فهمم چه اتفاق بزرگی افتاده. فردا و پس فرداش می فهمم که منوچهر و بهنوش هیچ وقت از مسافرت بر نمیگردن. پس راستی مامان خودشون بچشونو بزرگ میکنن... به خودم میگم کتی چقدر خاموشی اشکی بریز دور و برت رو نگاه کن همه سپاه پوشن.

زمان گذشت و من هر روز گریه میکنم برای آخرین روزهایت. گریه بعد از خواندن خاطرات محسن فاضل که ازت تعریف میکنه سه شبانه روز از صبح تا شب برای شکنجه و اعتراف میبرنت. گریه برای زخم پات که چرک کرده و مداوایی نداری بجز آه و ناله دردهای شبانه ات... گریه می کنم برای وقتی که رفتی برا اعدام راستی منوچهر عصا داشتی که بتونی رو پاهات وایسی یا رو عصای استواری و شرافت ایستادی با یه پا... گریه میکنم برای آخرین لحظه هایت تو ذهن ات چی گذشت نگران مامان و بچه ها بودی نگران بهنوش و بچتون نگران خلق و توده ها ...نگران نباش داداش خوبم چریک فدایی منوچهر اویسی... فدای آن مقاومت و ایثار فدای آن رفاقت رفیق تو غرق خون شدی ولی زانو نزدی. وقتی زمین خوردی کاش زمینت بودم و بغلت میکردم کاش میتونستم بهت بگم همه چی درست میشه یه روزی با کمک خلقت ما هم مثل سیندرلا اخر قصه به آرزوهایمون میرسیم."

کتی اویسی

چشمهاتو ببند هر موقع که دلت تنگ شد زیر پلکهاش میتونی ببینیش. چشمهامو میندم تو آن اتاقی ام که یه تخت داره و چند تا پتو یه پروژکتور کوچیک همان پروژکتوری که برام سیندرلا گذاشتی مینمیت. هنوز صدات تو گوشمه از لابلای حرفها میشنوم که میگی مامان، ما (تو و بهنوش) ساکهامونو بستیم و هر لحظه آماده ایم. پیش خودم میگم منوچهر باز میخواد مسافرت بره کجا میخواد بره دوباره خودمو گم میکنم تو سیندرلایی که آخر قصه به آرزوهایمون میرسه.

بر میگردم چشمم میخوره به پای نصفه ات به خودم میگم کتی چرا مات و مبهوتی حتما دیگه درد نداره بین زخمهاش داره خوب میشه یادت رفته چند وقت پیش شنیدی تو راه مهاباد منوچهر تیر خورده بود ... آخه با پای نصفه چطور میشه راه رفت. به گوشه دیوار نگاه میکنم بهنوش برات دو تا عصاتو میاره بلند میشی میری تو آشپزخانه از یخچال چند تا پرتقال میاری یکی دو تاشو پرت میکنی طرفم بیا پرتقال بازی کتی.

آره منوچهر سیندرلا تمام شد و هنوز پرتقال ها در ذهن من خشک مانده اند. حالا که فکر میکنم می فهمم آن اتاق کوچیک و آن وسایل ساده آن ساک های بسته ای که میگفتی خیلی بزرگتر از دنیای کوچیک ذهن من بودند... دوباره به ذهنم فشار میاره آخه ۳۴ سال گذشت بر میگردم به خرداد ۱۳۶۰ چند وقتی هست که مامان ازت بیخیره دلواپس تو و بهنوشه همش میگه چی شدن و بلند بلند میگه: روله گیان قربون خودت و بچه به دنیا نیومدت ازم خواستی برات بزرگش کنم با جون و دل روله.

شب شده و تلویزیون رو روشن می کنیم دوباره داره لیست اسامی اعدامی ها رو

برد. در نامه هائی که از او منتشر شده نوشته است که منوچهر "از گروه اشرف دهقانی است. در تصادف یک پایش را از دست داده که دو سه شب از درد می نالید به او قرص آنتی بیوتیک نمی دادند می گفت پایش چرک کرده ، نه قطع می کنند و نه قرص می دهند که چرک ها "را از بین ببرد. در همین نامه ها در رابطه با برخورد های منوچهر در زندان نیز گفته می شود که "او روحیه بسیار مقاوم و مبارزی داشت آهنگ های کردی می خواند و همچنان به دنبال راه های مقاومت و مبارزه داخل زندان بود"

سرانجام دژخیمان جمهوری اسلامی منوچهر و بهنوش را در بیدادگاه خود به اعدام محکوم کرده و در ۳۱ خرداد سال ۶۰ به جوخه تیر سپردند.

پیشک از دست دادن هر رفیقی درد آوراست اما یاران ما به مرگ خود آگاه بودند و می دانستند که علیرغم هر فراز و نشیبی که امر انقلاب دچار شود اما این خون ها به زمین نمی ماند و بذر های آگاهی و انتقام را آبیاری و صیقل خواهد داد.

به یاد گرامی رفقا منوچهر و بهنوش در اینجا به چاپ متن پر احساسی مبادرت می کنیم که چندی پیش خواهر رفیق منوچهر تحت عنوان "دوباره ۳۰ خرداد شد" در فیس بوک منتشر نمود.

دوباره باز ۳۰ خرداد شد!

"بر میگردم به دوران بچگی به آخرین باری که یادمه... به خودم میگم کتی دوباره

گزارشی از تظاهرات در دفاع از خلق کُرد ترکیه در لندن!



در اعتراض به لشکرکشی جنایتکارانه ارتش ضد خلقی ترکیه به مناطق کُرد نشین و کشتار و سرکوب وحشیانه خلق کُرد در هفته های اخیر، روز شنبه ۱۶ ژانویه ۲۰۱۶ تظاهراتی در دفاع از خلق کُرد در مقابل سفارت ترکیه در لندن برگزار شد. این تظاهرات که با استقبال ایرانیان مبارز روبرو شده بود در ساعت سه بعد از ظهر آغاز گشت و تظاهر کنندگان به سردادن شعار علیه رژیم ضد خلقی ترکیه پرداختند. برخی از شعارهای سرداده شده به زبان انگلیسی به شرح زیر بود: "رژیم ترکیه فاشیست است"، "مرگ بر فاشیسم"، "کشتار خلق کُرد باید متوقف شود"، به کشتار فعالین سیاسی پایان دهید"، "زنده باد آزادی"، "مرگ بر اردوغان"، "اردوغان فاشیست است"، "مرگ بر تروریست"، "به حمایت از داعش پایان دهید" و ...

بدنبال چند سخنرانی در محل، سپس تظاهر کنندگان با سردادن شعار به راهپیمایی به طرف "پارلمان اسکوتر" پرداختند. جایی که گروه دیگری از فعالین سیاسی کُرد و سازمان های مبارز از چند روز پیش یک تجمع و تحصن بزرگ بر پا کرده بودند. تظاهر کنندگان سپس در میان تشویق حاضران و با شعارهای "زنده باد همبستگی بین المللی"، "زنده باد آزادی"، "زنده باد اتحاد" به متحصنین ملحق شدند. در این محل شعارهای هر چه بیشتری در دفاع از خلق کُرد و در محکومیت جنایات رژیم اردوغان علیه خلق های تحت ستم ترکیه سرداده شد.

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در انگلستان که خود از فراخوان دهندگان این حرکت موفقیت آمیز بودند با حمل آرم سازمان در این تظاهرات و راهپیمایی شرکت کردند.

هر چه مستحکمتر باد اتحاد بین نیروهای انقلابی و خلقهای تحت ستم!

زنده باد خلق رزمنده کُرد که برای آزادی می جنگد!

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در انگلستان

۱۶ ژانویه ۲۰۱۶

دولت ترکیه از دو ماه پیش تلاش کرده است که قیام مسلحانه در نواحی جنوب شرقی کشور را توسط نیروهای نظامی خود سرکوب نماید. در این مناطق تا ۵۰ روز حکومت نظامی در شهرها اعلام شده و بیش از ۱۰۰ نفر با گلوله‌های نظامیان ترکیه کشته شده‌اند. اینها صحنه‌هایی هستند که مشابه آنها را می‌توانیم فقط در یک جنگ داخلی ببینیم.

ما درباره دولتی صحبت می‌کنیم که ارزشی برای حقوق بین‌المللی قائل نیست، احترامی به پرنسپ‌های پایه‌ای مردم‌سالاری نمی‌گذارد و بدترین کارنامه را در میان کشورهای اروپایی در مورد ارزش به حقوق انسانی دارد. فکر می‌کنید که چنین دولتی چه عکس‌العملی را در دنیای غرب برانگیخته است؟

پاسخ من تعجب‌زده‌تان خواهد کرد: از آن قدردانی می‌کنند. دلیل این امر آن است که امروز صدها هزار پناهنجوی سوریه‌ای با مشت بر درهای اروپا می‌کوبند.

اروپا تحت رهبری آلمان سه میلیارد یورو به دولت مستقر در آنکارا داده است تا پناهنجویان را در ترکیه نگه داشته و جلوی سفر آنها به غرب را بگیرد. و بدینگونه است که اروپا به مثابه رشوه‌ای به دولت ترکیه به آن قول داده که چشم اش را بر تمامی اعمال فاشیستی این دولت ببندد. من زمانی که از سلول زندان خودم نظاره‌گر این بده و بستان می‌شوم، از اعماق وجودم متأسف می‌گردم. امیدوارم که من را درک کنید. من روزنامه‌نگاری هستم که به اهمیت آزادی بیان و دیگر حقوق انسانی ایمان دارم و آماده‌ام که برای نیل به این آزادی‌ها و حقوق مبارزه کنم.

می‌دانم که ما روزنامه‌نگاران زندانی روزی آزاد خواهیم شد اما نمی‌دانم که ترکیه چگونه می‌تواند از زیر یوغ این رژیم سرکوبگر آزاد شود و نمی‌دانم که اروپا چگونه خواهد توانست بار شرم این دوگانگی گفتار و کردار را از روی دوش خود بردارد. اما می‌دانم که تحقق نخستین آزادی یادشده در بالا وابسته به آزادی‌های دوم و سوم می‌باشد.

برگردان به فارسی: نادر ثانی

پانویس برگرداننده:

(۱) جالب اینجاست که در لیستی که سازمان "گزارشگران بدون مرز" ارائه داده است جمهوری اسلامی ایران در مقام ۱۷۳ قرار دارد و بدینگونه ۲۴ پله از ترکیه پائین‌تر است!

این لیست را در آدرس زیر می‌توانید بیابید:
<http://index.rsrf.org>

روزنامه‌نگاران مرتکب جرم بشوند. نه! دلیل این امر آن است که ترکیه تحت حکومت دولتی قرار گرفته که تاب انتقاد را ندارد. حکومت اردوغان با اعمال سانسور، تحت فشار قرار دادن و عملی کردن زندان‌های طولی‌المدت به خفه کردن آزادی بیان کمر بسته است. آنچه بر سر من آمده است نمونه‌ای از این دست است:

من سردبیر روزنامه جمهوریت هستم و به دلیل چاپ یک نوشته خبری مورد اتهام "جاسوسی" قرار گرفته‌ام.

نوشته‌ای که ما منتشر کردیم شامل سندهایی درباره ماشین‌های باری‌ای که با ماموریت از جانب مقامات امنیتی دولت ترکیه اسلحه برای ارسال به اسلام‌گرایان افراطی در

سوریه حمل می‌کنند می‌باشد. ارسال اسلحه‌ها عملی غیرقانونی بوده و این حقیقتی است که حتی دولت ترکیه نیز آنرا تکذیب نمی‌کند. در عوض دولت اردوغان ادعا می‌کند که مقاله یادشده برخی از اسرار دولتی را که در مورد امنیت ملی کشور هستند افشاء می‌نماید.

اردوغان در یک برنامه تلویزیونی چنین گفته است: "فردی که در پشت این مقاله است بهای سنگینی خواهد پرداخت. من اجازه نمی‌دهم که او مجازات‌نشده از این کارزار بگذرد." و این گفته مستقیماً تهدیدی علیه من است.

دادگاه‌ها که از گذشته‌ای دور در کنترل اردوغان هستند، همانگونه عمل کردند که به آنها فرمان داده شده بود و حکم دستگیری من را صادر نمودند.

زمانی که این خطوط را می‌نویسم ۵۰ روز است که در زندان هستم. هنوز به من اجازه داده نشده است که نتیجه بررسی اداره دادستانی را مورد بازبینی قرار دهم. اما بنا به ادعای شاکی من، رییس‌جمهور ترکیه اردوغان، می‌بایستی که من برای دو فقره از وجوه شکایت محکوم به حبس ابد شوم، یعنی که بار کشیدن دو مرتبه حبس ابد بر دوش من گذاشته شود. مشخص است که دولت ترکیه پس از این که به واسطه نوشته خبری ما در حین ارتکاب جرم افشاء شده، شدیداً به دست و پا افتاده است. این دلیل خشم بسیار اردوغان است.

دخالت دولت ترکیه در جنگ داخلی سوریه، آنکارا را، هم از نظر بین‌المللی و هم از نظر امنیت داخلی، در گوشه‌ای محصور ساخته است. عملیات انتحاری چند روز پیش در استانبول تنها یکی از پیامدهای دخالت در زمین مین‌گذاری‌شده سوریه است.



توضیح پیام فدایی: مطلب زیر برای اطلاع

علاقه مندان و خوانندگان پیام فدایی در مورد اوضاع سیاسی جاری در ترکیه درج می‌گردد.

جان دوندار Can Dündar سردبیر روزنامه "جمهوریت"، قدیمی‌ترین روزنامه امروز ترکیه، است. او در آخرین روزهای نوامبر ۲۰۱۵ دستگیر شده و از آن روز به اتهامات واهی در زندان سیلیوری Silivri در استانبول زندانی است. برگردان این نامه از متن ترجمه سوندی آن که در روز دوشنبه ۱۸ ژانویه ۲۰۱۶ به طور برجسته در نخستین صفحه بخش فرهنگی روزنامه "داگنز نی‌هتر" (اخبار روز) "Dagens nyheter"، پرتیراژترین روزنامه صبح سوند به چاپ رسیده است انجام شده است. این نوشته برای درج در روزنامه داگنز نی‌هتر نگاشته شده است.

این خطوط را از زندانی در استانبول می‌نویسم. از نوامبر سال گذشته در اینجا بوده‌ام. من یکی از ۲۳ روزنامه‌نگار زندانی در ترکیه هستم. به همراه ما در حال حاضر حدود ۲۵۰ روزنامه‌نگار دیگر در معرض اتهام قرار گرفته‌اند.

با چنین کارنامه‌ای ترکیه در حال حاضر در لیستی که سازمان "گزارشگران بدون مرز" از کشورهایی که به حقوق روزنامه‌نگاران، آزادی بیان و مطبوعات احترام می‌گذارند در بین ۱۸۰ کشور در مقام ۱۴۹ قرار گرفته و بدینگونه ترکیه در این لیست در پس کشورهای چون قطر، افغانستان و سودان قرار گرفته است. (۱)

همانطور که می‌توانید حدس بنزید زندانی شدن و مورد اتهام قرار گرفتن من و دیگران در این روزها به این دلیل نیست که روزنامه‌نگاران ترکیه به شکلی ناگهانی خواست آن را پیدا کرده‌اند که بیش از دیگر

مسلم است که نسل جوان علیرغم همه شرایط دیکتاتوری رژیم جمهوری اسلامی باید بی اعتناء به دروغ های بیشمارانه ای که رسانه هائی چون بی بی سی و صدای آمریکا و برخی افراد "اصلاح طلب" خدمتگزار امپریالیستهای آمریکا و انگلیس به خوردشان می دهند خود از منابع مختلف در مورد عملکردهای شدیداً کثیف و رسوا و جنایتکارانه این زن درباری مطالعه کنند و از این طریق در عین حال متوجه شوند که وقتی چنین رسانه ها و افرادی به تطهیر اشرف پهلوی ها می پردازند آشکارا چه توهینی به شعور و حافظه تاریخی مردم مبارز ایران می کنند که پس از سالها تحمل فقر و بدبختی، پس از سالها مشاهده تن های شکنجه شده فرزندان دلبندها در زندانهای سلطنت پهلوی، پس از سالها دیدن اعدامها و خونریزی های این رژیم با دست اندرکاری عناصر قسی القلب و فاسدی چون اشرف پهلوی، بالاخره علیه سلطنت و این رژیم وابسته به امپریالیسم دست به انقلاب زدند. دفاع آنها از این "والاحضرت" سلطنت پهلوی و تطهیر آن علاوه بر توهین و تحقیر مردم تحت ستم ایران که گویا علیه چنان عناصر خوب و مطهری شوریدند، نشاندهنده عمق دشمنی آنها با مردم ما نیز می باشد. درعین حال این برخورد در خدمت مخدوش کردن حافظه تاریخی مردم ما که بر اساس خود واقعیت های اجتماعی شکل گرفته قرار دارد.

مهرانگیز کار در مطلبی تحت عنوان "اشرف پهلوی، زنی که قدرت رهبری اش را به سخره گرفتند" به تاریخ ۸ ژانویه ۲۰۱۶ نوشته است: "اشرف پهلوی بیش از هر زنی در تاریخ معاصر ایران سوژه جوک های جنسی، بی بند و باری، خیانت به منافع ملی و متهم به حفظ سلطنت خاندان خود بوده است. این زن را تا کنون یک تاریخ نویس بیطرف ننوشته است و چهره اش از زیر غبار شایعه و تهمت بیرون نیامده است."

اگر موضوع بی بند و باری و جوک های جنسی در رابطه با اشرف پهلوی را کنار بگذاریم (در این مورد مطلعین به حد کافی نوشته اند)، خانم کار خیانت به منافع ملی مردم ایران از طرف اشرف پهلوی و توطئه های کثیف او علیه مبارزین آزادیخواه به خصوص به طور مستقیم علیه مصدق و طرفدارانش در جهت "حفظ سلطنت خاندان خود" را شایعه و تهمت قلمداد می کند. اما وی حتی با وجود ادعای "بی طرفی"، قادر نیست کتمان کند که اشرف پهلوی به صورتی که خود نوشته است: "گاهی دور از چشم او دست به کارهایی می زد تا شاید آن ضعف ها را جبران کند." و ادامه می دهد: "می شود اسمش را توطئه با هدف حفظ سلطنت در خانواده اش گذاشت." منظور از "او" نیز شاه می باشد که گویا به حد کافی قادر به اعمال

نگ با رنگ پاک نمی شود!

(نقدی بر تطهیر کنندگان اشرف پهلوی)



اشرف پهلوی و تصاویر جسد سوخته یکی از قربانیان بی شمارش، مبارز آزادیخواه کریمپور شیرازی که بدستور وی به طرز فجیعی به قتل رسید.

مردم ایران (از تحمیل فقر و بدبختی به آنها گرفته تا سرکوب کمترین خواسته های آنها با توسل به سرکوب و شکنجه و خشونت های وحشتناک) حتی در سطح بین المللی به عنوان قاچاقچی هروئین شناخته شد و روزنامه های خود دولت های غربی از دستگیری او در فرودگاه سوئیس با محموله هروئین نوشتند، نهایت دروغگوئی این افراد و رسانه ها را به نمایش گذاشت. یک نمونه مسخره از برخورد آنها این بود که با سودجویی از شرایط وحشتناکی که جمهوری اسلامی برای زنان دربند ایران به وجود آورده است، این "والاحضرت" را همدرد با زنان تحت ستم ما قرار داده و برایش دل سوزاندند که با اینکه با اراده تر و مقتدرتر (بخوان جنایتکارتر و قسی القلب تر) از شاه بود ولی به خاطر جنسیت اش در رأس دیکتاتوری حاکم قرار نگرفت! گویا مردم ما باید افسوس بخورند که شانس آن را نیافتند تا دیکتاتوری عنان گسیخته یک زن و شرایط خفقان بار ناشی از آن (به گونه ای که تحت نام برادرش وجود داشت) را در جامعه خود تجربه کنند! اما این برخورد اوج ورشکستگی کسانی را به نمایش می گذارد که با یدک کشیدن نام "روشنفکر" و رسانه بی طرف، در مرگ یکی از تبهکارترین زنان تاریخ ایران "تبعض جنسی" را دستاویزی برای تطهیر او قرار داده اند. وای اگر این استبداد جمهوری اسلامی که آشکارتر و همه جانبه تر از دوران شاه است نبود مردم مبارز و آزادیخواه ایران شدیدتر و گسترده تر از مردم انگلیس که مرگ مارگرت تاچر را جشن گرفتند مراسم های شادی و افشاگرانه در مرگ این زن ستمگر و دژخیم برپا می کردند و البته از آن برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و هم کیشان اشرف پهلوی (زن و مرد) در جمهوری اسلامی که همچون خلف خود توسط امپریالیستها روی کار آورده شده استفاده می کردند.

سخنگویان مرتجعین و استثمارگران که تنها از قبل کار و رنج و زحمت استثمار شوندگان ارتزاق می کنند با مرگ اشرف پهلوی، خواهر دوقلوی شاه مراتب امتنان خود را نسبت به او که از زمان به قدرت رسیدن شاه در سال ۱۳۲۰ علاوه بر همه خدماتش به امپریالیستهای انگلیس و آمریکا یکی از دستور گیرندگان مستقیم از طرف محافل امپریالیستی برای اجرای کودتای ننگین ۲۸ مرداد علیه مردم رنج کشیده ایران بود ابراز داشتند. (۱)

از خود سلطنت طلبان بگذریم، از بی بی سی و صدای آمریکا گرفته تا پادوهای "اصلاح طلب" ی چون مهرانگیز کار با قلب واقعیت های تاریخی سعی کردند شب را روز نشان داده و در کمال وقاحت و بی شرمی اشرف پهلوی که به خاطر اعمال به غایت ظالمانه و ننگینش شدیداً مورد تنفر مردم مبارز ایران است را برای نسل جوان، زن شجاعی که گویا به خاطر وطن (بخوان پرکردن حسابهای بانکی اش از قبل دسترنج کارگران و زحمتکشانش) چه ها و چه ها کرده معرفی کنند. آنها حتی از اعزام او به سازمان ملل از طرف دستگاه سلطنت سعی کردند برای این "والاحضرت" که ننگ و نفرت با نامش عجین است پرونده مثبتی دست و پا کنند. او در شرایطی که به عنوان عضوی فعال در دستگاه سلطنت ارتجاعی شاه یکی از عاملین اسارت زنان ستمدیده ایران بود به عنوان به اصطلاح نماینده زنان ایران به سازمان ملل فرستاده شده بود. همچنین پست معاونت کمیته ملی پیکار با بیسوادی را به نامش چسبانده بودند، همان کمیته ای که یک نمونه از کارهایش در ارتباط با معلم، نویسنده و کمونیست بزرگ، صمد بهرنگی بود که به مرگ این انسان محبوب توده ها منجر شد (توضیح بیشتر در زیر خواهد آمد). البته از افراد و رسانه هائی که وظیفه شان توجیه اعمال غارتگران و دشمنان توده هاست انتظار بیان حقیقت نیست. اما تجلیل از عنصری که علاوه بر ارتکاب به انواع جنایت علیه

داشته باشند. اما واقعیت آن بود که گذشته از رضا شاه و پسرش محمد رضا شاه که در زمان خود نمونه هائی چون ولی فقیه های جمهوری اسلامی امروز بودند، اعضای خانواده سلطنتی نیز "برای حفظ سلطنت خاندان خود" (که جز با خدمت به تداوم سلطه امپریالیسم انگلیس در ایران - و بعداً تأمین منافع امپریالیسم آمریکا - علیه مردم ما امکان پذیر نبود) به هر تلاش ضد مردمی دست می زدند. بی دلیل نبود که آزادیخواهانی چون کریم پور شیرازی پس از قیام مردم به طرفداری از مصدق و علیه شاه در سی تیر ۱۳۳۰ فریاد بر آورد که: " من نمی دانم مادر و خواهران و برادران شاه دیگر از جان مردم مفلوک و گرسنه و بی چیز چه می خواهند؟ سی سال تمام خون مردم را مانند زالو میکشیدند، مردم بیگناه و شریف را در سیاهچال های زندان انداختند، املاک و اموال مردم را بزور از آنان گرفتند، ناموس دختران و زنان ملت را بزور لکه دار و آلوده ساختند، تمام دارایی و پول ملت را به بانکهای خارجی سپردند. شاه، شعبان بی مخ، عشقی، پری غفاری و دزدان دیگر از مردم محروم و گرسنه ایران چه می خواهند؟

پس از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد که به قدرت گیری سلطنت (خاندان سلطنتی) و سقوط دکتر مصدق منجر شد، روزنامه های رژیم از دستگیری کریم پور شیرازی خبر داده و او را مورد توهین و تحقیر قرار دادند. پس از چندی در میان مردم این خبر که او را به طور فجیعی شکنجه کرده و آتش زده اند دهان به دهان نقل می شد. جامعه از این خبر به قدری ملتهب بود که مطبوعات تحت سیطره رژیم خود را مجبور دیدند به رفع و رجوع پرداخته و بنویسند که: "امروز مقامات انتظامی اطلاع دادند که دبشب کریمپور شیرازی که در مرکز ۲ زرهی در مجاور زندان آقای دکتر محمد مصدق بازداشت می باشد، قصد فرار داشت و خود را آتش زد". توضیح سر و دم بریده این خبر نیز از زبان تیمور بختیار که در آن زمان سمت فرماندار نظامی و فرمانده لشکر دو زرهی را داشت و بعداً به عنوان یک جلاد اولین رئیس ساواک رژیم شاه شد در روزنامه ها منتشر گردید. اما مردم که در همان زمان خود شاهد ده ها جنایت و وحشیگری از طرف عمال سلطنت بودند با تکیه بر تجارب خود کاملاً می دانستند که این خبر دروغی بیش نیست. واقعیت آن بود که با کینه ای که اشرف پهلوی و دیگر اعضای خاندان سلطنتی از کریم پور شیرازی داشتند این جوان پرشور مبارز را زنده زنده آتش زدند و سوزاندند. عکس های به جا مانده از چهره کاملاً سوخته او که منتشر شده و همچنین آنچه روزنامه های اطلاعات (شماره ۸۳۲۷) و کیهان (شماره ۲۲۳۱) در این مورد نوشتند: " به دلیل سوختگی شدید بدن او که شبیه به یک تکه گوشت بریان شده بود"، اینها خود بهترین گواه درستی روایت هائی

یک ملت کهنسال بازی کند." آیا آنگونه که مهرانگیز کار نوشته است این سخن کریم پور شیرازی که البته به جنبه "خوب" سلطنت تعلق نداشت و بلکه در کنار اکثریت مردم ایران بود شایعه و تهمت به اشرف پهلوی است؟ اگر چنین است چرا خود اقرار کرده است که " اشرف پهلوی در بیشتر بحران های سیاسی و رویدادهای مهم سیاسی دخالت می کرد. برخلاف دیگر خواهران و برادرانش، در برابر رویدادهای سیاسی بی عمل نبود." اما واقعیت دخالت های او و عدم بی عملی یا عمکردهایش جز آن بود که گوشه کوچکی از آنها در روزنامه "شورش" نقل شده است؟ : " مردم می گویند این پولهایی را که اشرف بنام سازمان شاهنشاهی از مردم کور و کچل، تراخمی و بی سواد این مملکت فقیر و بدبخت می گیرد به چه مصرفی می رساند. ... مردم می گویند چرا خواهر شاه در امور قضائیه، مقننه و اجرائی این مملکت دخالت نا مشروع می کند. چرا خواهر شاه دادستان تهران را احضار کرده و نسبت به توقیف ملک افضلی جنایتکار و آدم کش اعتراض کرده و دستور تعویض بازپرس را می دهد." با تأکید به قسمت آخر این نقل قول حال می توان پرسید که آیا خانم کار سخنان زیر را در تأیید اظهارات سردبیر شجاع روزنامه شورش نوشته است؟: "رجال کشوری و لشگری دوستش نداشتند. اما احتیاط را از دست نمی دادند و خوب می دانستند اشرف در صورتی که مورد بی اعتنائی قرار گیرد، برای تنزل آن مقام که او را نادیده گرفته، از پا نمی نشیند." خانم کار دیگر نمی پرسد که چرا اشرف پهلوی که در آن زمان هیچ مقام دولتی هم نداشت می توانست کسی را به مقامی برساند و یا مقامش را از او بگیرد؟ کریم پور شیرازی در ادامه می نویسد: "چرا باید یک نفر مفتخور نالایق بنام همسری خواهر شاه دربار سلطنتی یک مملکت تاریخی را ملعبه عیاشی و خوش گذرانی خود قرار دهد... شاه اگر با طرد اشرف، فاطمه و احمد شفیق عرب و هیلر آمریکایی افکار عمومی را تسکین ندهد، عاصیان جان به لب آمده و کارد به استخوان رسیده، ناچار خواهند شد برای حفظ استقلال و آبروی ایران کاری بکنند که ملت قهرمان و بزرگ فرانسه با دربار و لوثی شانزدهم کردند. حال خود دانیید با آتش و قهر و نفرت مردم."

سخنان فوق از کریم پور کاملاً دارای پایه قانونی بود (به این موضوع به خصوص کسانی باید توجه کنند که روی "احترام" به قانون تأکید دارند) چرا که پس از انقلاب مشروطیت و برپائی مجلس، قانون آن بود که شاه صرفاً باید سلطنت کند و نباید به امور حکومتی کار داشته باشد - تازه بماند به اینکه خواهر یا هر یک از اعضای سلطنتی حق مداخله در امور مملکت را

جنایتکارانه علیه مردم نبود و این زن برای جبران "ضعف ها" ی او " دست به کارهائی می زد" که به ادعای این خانم اصلاح طلب گویا کسانی از روی غرض نام آنها را "توطئه" گذاشته اند؛ و گویا چون آن کارها "با هدف حفظ سلطنت در خانواده اش" بوده پس توجیه پذیر می باشند و خانم کار "بی طرفانه" آنها را نه کارهای ضد خلقی و نه توطئه علیه منافع مردم تحت ستم ما از طرف این خاندان سلطنتی و اربابان امپریالیستشان بلکه کارهائی که هر کسی مجاز است برای حفظ خانواده اش انجام دهد جلوه می دهد.

خانم کار همچنین نوشته است که: " تردید نیست که خوب یا بد، جای پاشنه های کفش اشرف، روی اسناد ۲۷ سال سلطنت برادرش باقی است." (تأکید از من). "خوب یا بد!" اتفاقاً مسأله همین است. ۲۷ سال سلطنت شاه که این خواهرش نیز یکی از اعضای فعال آن بوده برای اقلیتی مفتخور و استثمارگر و جیره خوارانشان نه تنها به هیچوجه "بد" نبود بلکه بسیار هم "خوب" بود. چرا که آنها در سایه اعمال دیکتاتوری و سرکوبها در جامعه و شکنجه فرزندان مردم در زندانها و اعدامها و خونریزی های بیشمار این سلطنت که "جای پاشنه های کفش اشرف" روی آن باقی است خیلی خوب و با آرامش به کسب و کار ننکین خود مشغول بوده و در به فقر و بدبختی کشاندن مردم کاملاً موفق بودند. اما سهم بزرگ و بسیار بزرگ "بد" مربوط به اکثریت مردم ایران است که چگونگی و حد رنج ها و مصیبت های روا شده توسط این والاحضرت و خانواده هزارفامیل به آنها قابل توصیف نیست.

این خانم اصلاح طلب جمهوری اسلامی که البته به جنبه "خوب" سلطنت پهلوی تعلق دارد از تاریخ نویسی بی طرفانه در مورد "والاحضرت" مورد نظرش سخن گفته. غافل از آن که بی طرفی بی معناست. برای کسانی که سلطنت شاه با پاشنه کفش اشرف پهلوی روی آن، خیلی هم "خوب" بوده تاریخ نویسی جز با طرفداری از آن مفتخورها و جنایتکاران و البته با قلب واقعیت ها و جعل و تحریف امور امکان پذیر نیست. اما اگر نوشتن واقعیت ها و حقیقت گوئی مطرح باشد نوع تاریخ نویسی به این سبک دوم خواه ناخواه به ضرر آن اقلیت انگل و مفتخور و به نفع اکثریت مردم تحت ستم خواهد بود. مثلاً نوشته ای از مبارز آزادیخواه و ضد امپریالیست (به مفهوم واقعی کلمه)، کریم پور شیرازی در دوره نخست وزیری مصدق که دستگاه سلطنت از قدرت زیادی برخوردار نبود را در نظر بگیریم. او در روزنامه شورش که سردبیری آن را به عهده داشت نوشته بود: "مردم می گویند اشرف چه حق دارد که در تمام شئون مملکت دخالت کرده و با مقدرات و حیثیت

به کتاب راز مرگ صمد نوشته رفیق اشرف دهقانی رجوع شود). این تنها یک مورد از عملکردهای کمیته پیکار با بیسوادی بود که به نام اشرف پهلوی (والاحضره مورد خشم و تنفر مردم مبارز ایران) ثبت شده است. همه حقایق ذکر شده و به طور کلی واقعیات ۵۰ سال حیات و مرگ رژیم پهلوی که اشرف پهلوی بخشی مهم و جدایی ناپذیر از آن بود، برای کسانی که اخیراً در کار تطهیر این والاحضره یعنی یکی از تبهکارترین زنان طبقه استثمارگر حاکم در ایران به میدان آمده اند، چیزی جز رسوایی و روسپاهی باقی نمی گذارند.

زیر نویس:

(۱) این نه تهمت و شایعه علیه این زن تبه کار درباری بلکه عین واقعیت تاریخی است که بر ما مردم ایران گذشته و اتفاقاً در سال ۲۰۰۰ میلادی خود سرویس های اطلاعاتی آمریکا و انگلیس به طور رسمی در رسانه های خود به ترتیب دادن کودتا علیه مصدق به عنوان نماینده منتخب مردم اعتراف کرده و از مردم ایران "عذر خواهی" کردند. این موضوع و این که اشرف پهلوی که قبل از کودتا در خارج از ایران به سر می برد و نقش رابط بین سرویس های اطلاعاتی امپریالیستی و کودتاگران در داخل ایران را ایفاء نمود صرفاً از طرف چپها عنوان نشده بلکه واقعیتی است که حتی در کتب و رسانه های متعلق به دست اندرکاران کودتا نیز منعکس شده است. مثلاً حسین فردوست، نزدیکترین دوست شاه و دست اندرکار بسیاری از امور دستگاه سلطنتی، در کتاب خود به نام "ظهور و سقوط سلطنت پهلوی"، جلد اول، ص ۲۲۹ در این مورد می نویسد: "اشرف سهم مهمی در سقوط مصدق داشت... در آن زمان، اشرف سه بار به تهران آمد و با محمدرضا ملاقات کرد و برای سقوط مصدق باند و دسته سازمان دارد ... اشرف در پاریس برای من تعریف کرده که در سفر به تهران با خسروانی [پرویز] ملاقات کرده و ترتیبی داده که او و ورزشکارهایش در باشگاه «تاج» به نفع محمدرضا وارد عمل شوند. خود اشرف به من گفت که در تهران با اسدالله رشیدیان ملاقات کرده و او قول داده که ۳۰-۴۰ هزار نفر را به نفع محمدرضا به خیابان ها بریزند. که البته چنین نشد و آنها توانستند با رقمی حدود ۲-۳ هزارنفر و حداکثر ۵-۶ هزارنفر کودتا را پیش ببرند ... فعالیت های اشرف در دوران مصدق توسط انگلیسی ها هدایت می شد و اصولاً اشرف از اول با انگلیسی ها بود..."

عزت پایدار
دی ماه ۱۳۹۴

دیگر به بودن من در تهران نیست" (نقل از کتاب "برادر صمد بهرنگی" تألیف اسد بهرنگی) اما کمیته پیکار با بیسوادی دست بردار نبود و پس از رد و بدل شدن چند نامه بین آنها و صمد بهرنگی بالاخره آخرین اخطار کتبی و رسمی به دست صمد می رسد: " آقای صمد بهرنگی، متأسفانه یادداشت های ارسالی شما به کار تألیف کتاب نمی آید و عیناً به ضمیمه اعاده می شود." این نامه به تاریخ ۵/۲/۴۷ امضای "قائم مقام مدیر عامل- میرهاشمی" را دارد.

اسد بهرنگی می نویسد: "وقتی یقین می کنند که صمد به هیچ کدام اینها واقعی نخواهد نهاد، در اوایل شهریور ۴۷ در خانه صمد زده می شود (تاریخ دقیقش یادم نیست) درست در همان وقت، صمد کتاب مورد بحث را در یک ساک کوچک کوله پشتی ماندی گذاشته و قصد خروج از خانه را داشت، می خواست آن را ببرد و به دست کاظم سعادت بیسپارد، صمد ساک را کنار دیوار در راهرو می گذارد و در را باز می کند. او با چهار نفر با لباس شخصی روبرو می شود یکی ترک بوده و بقیه فارس. بدون تعارف می آیند تو. در همان پشت در کتاب را از صمد طلب می کنند، صمد بعد می فهمد که یکی از آن چهار نفر تیمسار باز نشسته است، احتمالاً او مدیر عامل کمیته پیکار بوده است و این می رساند که چاپ کتاب برای کمیته پیکار از اهمیت خاصی برخوردار بوده چون آنها برای این که خود را بزرگ کنند موضوع کتاب را یک کلاغ و چهل کلاغ کرده و به اطلاع مقامات خیلی بالاتر از خود رسانده بودند. والا دلیلی نداشت که تیمسار مدیر عامل کمیته پیکار که حتی نامه ها را قائم مقامش امضا می کرد بلند شود بیاید در خانه صمد. آن هم غافلگیرانه و به آن صورت.

بعدها صمد گفت: " در ماندم به اینها چه بگویم... خودم را نباختم با قاطعیت منکر کتاب شدم... یکی زبان نرم باز کرد و از پولی که کتاب عاید من خواهد کرد سخن گفت، دیگری تهدید کرد که اگر همین الان کتاب را ندهی برایت گران تمام می شود و از این حرفها. ولی من رویشان ایستادم. تیمسار بازنشسته با خنده که در آن هم تهدید بود و هم تطمیع و هم شوخی گفت: " خودت را به ترک خری زن، کتاب را بده، ما به این سادگی ول کن نیستیم..." تو کوچه صمد جلو می افند و در خانه مرا می زند... خودم رفتم در را باز کردم. صمد یواش و سریع گفت: " ما می رویم، تو بلافاصله ساکی را که تو راهرو گذاشته ام توش کتاب الفبا است، بردار ببر بده به کاظم، همین الان ببر" گفتم کجا می روی، چی شده؟ گفت بعد می گویم، رفت. آمدم بیرون، او را با چهار نفر دیدم که از کوچه پیچیدند و رفتند. آن شب صمد به خانه نیامد..."

به دنبال این پروسه بود که شهادت صمد پیش آمد. (برای اطلاع بیشتر در این مورد

است که برخی افراد مطلع در مورد مرگ او نوشته اند. از جمله شفیعی کدکنی نوشته است: " غروب روز ۲۳ اسفند ۱۳۳۲ در میدان پادگان لشکر دو زرهی که اسارتگاه دکتر مصدق، دکتر حسین فاطمی، کریمپور شیرازی و بقیه قربانیان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود، مراسم چهارشنبه سوری شاهانه، که هم زمان با تولد رضاخان میرپنج شده بود با شرکت اشرف پهلوی (پرنسس مرگ) و علیرضا پهلوی (که مثل خواهرش اشرف در قساوت قلب مشهور بود) انجام گرفت.

اینان کریمپور را از زندان بیرون کشیدند، به دستور اشرف پیکرش را آلوده به نفت کردند مدتی او را به نوهین و تمسخر گرفتند. پالانی بر کول وی نهادند و دستور دادند با چهاردست و پا راه برود. با افروختن آتش، جشن منحوسشان را آغاز کردند. زندانی به هر سو می دوید و فریاد می زد شعله آتش همه ی بدن او را فرا گرفته بود و تماشاگران فهقهه سر داده بودند..." چنین روایتی از طرف افراد ذیصلاح دیگری هم نقل شده است.

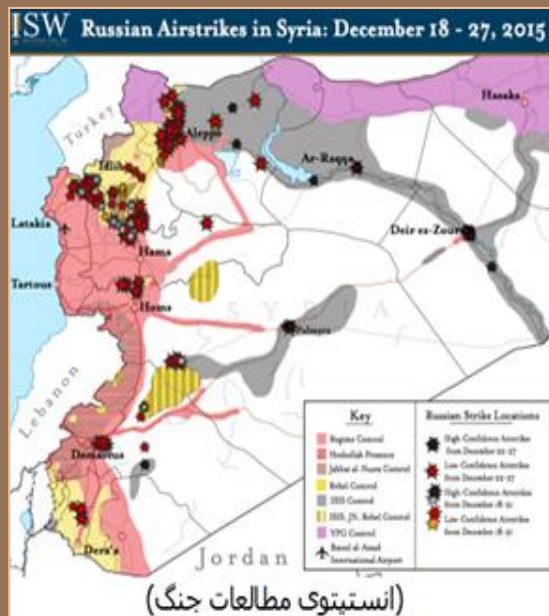
آری، رسانه هائی چون بی بی سی، صدای آمریکا و اصلاح طلبان جمهوری اسلامی چون مهرانگیز کار قصد دارند بر چنین فجایعی پرده ستر بکشند. اما ننگ با رنگ سیاه جوهر قلم پاک نمی شود. بگذار گفته شود که آنچه مردم می گویند دروغ و شایعه و تهمت است ولی این تغییری در خود واقعیت به وجود نمی آورد و حقیقت همچنان حقیقت باقی می ماند. بگذارید این نوشته را با یکی از اعمال کمیته ملی پیکار با بیسوادی با نایب رئیسی اشرف پهلوی که با شهادت صمد بهرنگی در ارتباط است به پایان ببرم.

"صمد با آرزوهائی به تهران رفت. ولی یک هو دید که مسئولین ریز و درشت این سازمان با این وسیله قصد درشت نمائی خود پیش ارباب دارند و صمد نردبانی بیش نیست. پیشنهاد پول کلان نیز از این جهت است. با این که به آن پول نیاز شدید داشت از خیرش، بهتر است بگویم از شرش گذشت. کتاب را برداشت و بی خبر از همه جیم شد و به تبریز آمد ... کمیته طی نامه شماره ۱/ ۹۴۲۱ به تاریخ ۱۳/۱۲/۴۶ از وزارت آموزش و پرورش تقاضای تمدید مأموریت صمد را می کند و وزارت آموزش و پرورش موافقت خود را طی نامه شماره ۱۵/ ۲۵۳۰ به تاریخ ۲۳/۱/۴۷ به آموزش و پرورش آذربایجان ابلاغ می کند. ولی صمد که قصد رفتن به تهران را نداشت و پیش خودهمکاری با کمیته را تمام شده می دانست، در تاریخ ۱۶/۲/۴۷ به اداره آذرشهر نامه نوشت و در آن ذکر کرد "... برای تهیه کتاب مخصوص الفبا (موضوع مأموریت های مذکور) احتیاجی

روسیه برای سوریه یک "طرح بدیل" دارد

که آن را قادر به بازتعریف نظم جهانی خواهد ساخت!

نوشته "ناتاشا برترند" در سایت "بیزنس اینسایدر" ۳ ژانویه ۲۰۱۶



رژیم اسد در حال تصرف سرزمین هایی ست که می پندارد با کمک قدرت هوایی روسیه قادر به حفظ آنها خواهد بود. بنا بر این اولین و مهمترین هدف این کار حفظ حکومت می باشد.

یک "نظم نوین بین المللی"

برای کسب اطمینان، نیروهای اسد با برخورداری از پوشش هوایی روسیه، همچنان در حال نبرد برای بدست آوردن کنترل دو شهر بسیار مهم سمبلیک در سوریه هستند. یکی از این دو شهر پایتخت یعنی دمشق است - که از مدتها پیش به مثابه کلید پیروزی در جنگ مورد توجه نیروهای شورشی بوده- و دیگری شهر حلب می باشد که دومین شهر بزرگ سوریه و مرکز اصلی شهرنشینی در شمال کشور است. اما اگر حتی حکومت قادر به راندن شورشیان به خارج از حلب و دمشق گردد، حفظ کنترل این شهرها مستلزم تعهدات مالی و نیروی انسانی بسیار چشمگیری ست.

قبل از آن که پوشش حملات هوایی روسیه ارتش سوریه را قادر به تحت کنترل در آوردن دوباره مناطق سازد، این ارتش بیش از اندازه خسته و درمانده شده و به مرحله فروپاشی رسیده بود. چنین وضعیتی یا نیازمند تجدید سازمان کامل این ارتش بوده و یا روسیه را مجبور خواهد ساخت تا با اختصاص نیروی زمینی به دفاع از این شهرها در مقابل ضد حمله های شورشیان بپردازد؛ وضعیتی که تا زمان وجود اسد در قدرت محتملا ادامه خواهد یافت.

با این وجود، استحکام بخشیدن به مواضع یک روسیه "حامی" در غرب سوریه، منطقه ای که در کنترل حکومت بوده و تحت تسلط یک فرقه نیرومند شیعه مسلمان وفادار به اسد قرار دارد، به "اهداف مسکو در جهت برقراری یک نظم

"جوزف باهوت" یک پژوهشگر مهمان در بخش پروژه خاورمیانه "بنیاد کارنگی برای صلح بین المللی"، در ویلاگ موسوم به "سوریه در بحران" راجع به روسیه نوشته است: "در صورت تضمین امنیت کانتون "علوی"، گزینه دوم (برای روسیه) رضایت به تحقق یک طرح بدیل است که در برگزیده مناطق مفید و قابل دفاع در سوریه می باشد."

وی می گوید "از آنجا که تمرکز اکثریت حملات هوایی روسیه در امتداد این منطقه می باشد این نقشه محتملا یک طرح در حال بررسی (توسط روسیه) ست."

از زمان آغاز دخالت روسیه به نمایندگی از پرزیدنت بشار اسد در اواخر سپتامبر، روسیه از حملات هوایی برای ایجاد یک منطقه حائل بین استان جنوبی "ادلب" و استان "لاذقیه" (محل استقرار تنها پایگاه دریایی روسیه در خارج از خاک این کشور- مترجم) استفاده کرده که سنتاً یک منطقه تحت نفوذ فرقه علوی اسد محسوب می شود.

هدف دیگر حملات هوایی روسیه، مناطق تحت کنترل شورشیان در شمال حمص بوده که در مرز با باصطلاح کانتون علوی قرار دارد.

"بوریس زیلبرمن" یک کارشناس روس در بنیاد دفاع از دموکراسی (إف دی دی) با استناد به استفاده از عبارت "علویستان" که در مقاله ای در سال ۲۰۱۲ توسط یکی از نویسندگان این بنیاد به نام "نونی بادران" برای توصیف این منطقه از آن استفاده شده، روز پنج شنبه به سایت "بیزنس اینسایدر" گفت: "با توجه به مناطقی که مورد هدف اکثر حملات هوایی روسیه قرار گرفته و مناطق درگیری اِس ای (ارتش سوریه)، رژیم اسد و مسکو در حال تحقق و تضمین منطقه "سرزمین اسد" یا "علویستان" می باشند."

توضیح مترجم: ترجمه این مطلب برای اطلاع خوانندگان علاقه مند بوده و تصویر روشنتری از یکی از زوایای پیچیده جنگ جنایتکارانه ای که "امپریالیسم آمریکا زیر عنوان باصطلاح "جنگ با تروریسم" و "بنیاد گرایی اسلامی" در منطقه براه انداخته را نشان داده و اهداف واقعی توسعه طلبانه قدرت های امپریالیستی درگیر آن را به نمایش می گذارد. مطالعه این مطلب همچنین نشان می دهد که نه امپریالیسم آمریکا برای نابودی تروریست ها ست که خاک سوریه و عراق را به توبره کشیده و نه دخالت نظامی امپریالیسم روسیه برای نجات توده های ستمدیده سوری صورت گرفته است. جنگ سوریه تلاش امپریالیست های بحران زده و در راس آنها آمریکا برای ایجاد یک نظم جهانی ست که سهم شیر را برای این قدرت جهانی تضمین کند؛ تلاش برای باز تقسیم بازارهای جهانی و گسترش سلطه امپریالیستی در شرایط تشدید بحران با اتکا به زور نظامی؛ این است ماهیت واقعی جنگ های خانمانسوزی که آمریکا و شرکا با استفاده از هیولای داعش و بنیاد گرایی اسلامی بر علیه کارگران و خلقهای تحت ستم منطقه بر پا ساخته اند.

لینک مطلب به زبان انگلیسی:
<https://uk.finance.yahoo.com/news/russia-plan-b-syria-allow-172149615.html>

نمودار حملات هوایی انجام شده توسط روسیه در سوریه نشان می دهد که روسیه برای مواجهه با شرایط عدم موفقیت در حفظ یک دولت مرکزی در سوریه، و اجبار به عقب نشینی در حد حفظ یک منطقه تحت کنترل دولتی در امتداد سواحل مدیترانه، یک "نقشه ثانوی" در دست دارد.

کامل اسد از قدرت و یا مرگ او قریب به ۵ سال جنگیده اند، پذیرفتنی نمی باشد. مضافاً همانگونه که "بوریس زیلبرمن" کارشناس روس بنیاد دفاع از دموکراسی گفت: "یک دژ زیر سلطه اسد واقع در سواحل مدیترانه، همچنان به مثابه "یک عامل بزرگ در جذب نیرو توسط جهادی ها" باقی خواهد ماند.

با توجه به فرا رسیدن موعد برگزاری گفتگوهای مربوط به "آینده سوریه" که قرار است در اواخر ژانویه باحضور خود اسد در این مذاکرات برگزار گردد، تقسیم سوریه به صورتی که وی و خاندانش را حمایت نموده و شرایط تداوم ارتباط روسیه در منطقه را تضمین سازد، می تواند خیلی راحت بخشی از مذاکره طولانی مدت حول یافتن یک "راه حل" برای جنگ را در بر گیرد.

"زیلبرمن" گفت: "اگر شما بخشی از حکومت سوریه و یا حامی آن باشید، چنین نتیجه ای قابل فهم خواهد بود. این طور نیست؟" و اضافه کرد "اگر بتوان به چنین طرحی واقعیت بخشید و نوعی از حکومت که اسد بتواند در آینده کنترل آن را در دست داشته باشد را متحقق ساخت، آنگاه شما بازی را برده اید."

**ترجمه از موسی آباد
۴ ژانویه ۲۰۱۶**

صورت عدم تحقق گزینه ایده آل (حفظ یکپارچگی سوریه- مترجم)، این وضعیت آشکارا و به طور اجتناب ناپذیری روسیه را به فکر گزینه های بدیل خواهد انداخت. گزینه هایی که برای دمشق نیز یک پیروزی محسوب می گردند. "مارک گاله اوتی" اضافه کرد: "با توجه به این که روسیه آنقدر ساده لوح نیست که چنین معامله ای را یک معامله قطعی و حتی کمتر یک احتمال ببیند، در نتیجه آلترناتیوهای خود را مد نظر خواهد گرفت.

او اضافه کرد: "یک "علوستان" قابل دفاع به لحاظ نظامی و بیشتر پایدار به لحاظ اقتصادی و همچنین همگن تر به لحاظ سیاسی، نه تنها موجب تضمین وجود یک مشتری متحد در منطقه خواهد بود بلکه یک واحد با قابلیت فزاینده برای مدیریت شدن، حمایت کردن و پروژه سازی در اختیار روسیه قرار خواهد داد."

چنین اوضاعی برای اسد نیز خوشایند خواهد بود. یک حکومت کوچک در غرب موجب تضمین دسترسی وی به متحد کلیدی اش یعنی حزب الله خواهد شد و همچنین دسترسی حکومت وی به منابع بالقوه انرژی در سواحل مدیترانه را تضمین خواهد ساخت.

اما محتملاً چنین "راه حلی" عمدتاً برای جمعیت مناطق سنی نشین داخلی و پیرامونی سوریه که با هدف ساقط کردن

نوبین بین المللی واقعیت مادی می بخشد."

این مطلبی ست که از قول "مارک پیرینی"، یک پژوهشگر مهمان در بخش اروپای بنیاد "کارنگی" و سفیر پیشین اتحادیه اروپا در مقاله ای به قلم خودش نقل شده که در ماه سپتامبر در روزنامه انگلیسی زبان ترکیه یعنی "حریت" درج گردیده است.

پیرینی می نویسد: "روسیه در پی وارد ساختن یک ضربه محکم و ناگهانی در هنگام الحاق کریمه و تسلط بر شرق اوکراین، اکنون در صدد الحاق "اسدستان" (Assadland) به فتوحات خویش است. با چنین کاری، روسیه به بقیه دنیا نشان می دهد که ظرفیت بازتعریف نظم نوبین جهانی و یا حداقل جرات بازی در نقش بر هم زننده چنین نظمی را دارد."

"پذیرش بد در مقابل بدتر"

"مارک گاله اوتی" کارشناس روسی و پروفیسور امور بین المللی در دانشگاه نیویورک، تأیید می کند که برغم آن که تحقق کشور "اسدستان" و یا "علوستان" گزینه نخست کرمین خواهد بود، برای روسیه چنین امری پذیرش بد در مقابل بدتر است.

وی در روز جمعه به سایت "بیزنس اینسایدر" گفت: "مسکو به وجود یک دولت کوچک علوی راضی نخواهد بود. اما در

به یاد گرامی مادر بهکیش!



مادر مبارز و مقاومی که برغم از دست دادن

فرزندان عزیزش در دهه خونین ۶۰

یک دم از پایداری و مقاومت در مقابل جلادان

جمهوری اسلامی، باز نایسته و حسرت تسلیم و کرنش

در مقابل دشمن را بر دل سیاه دژخیمان جنایت پیشه

حاکم نهاده!

یاد عزیز این مادر مبارز و یار فرزندان و همچنین

داماد رشیدش رفیق اسکندر، همسر رفیق زهرا (اشرف)

همیشه در خاطر کارگران و خلقهای تحت ستم ایران

که "سلاح آبابی را برای روز انتقام از

دژخیمان حاکم صیقل می دهند"

زنده و بر طراوت باقی خواهد ماند!

ما چشم توانای فروخوفگانیم به فجر

ما عزم و خروشی رفتگانیم به عرش

در مقدم آنان که به راه خلق جان باخته اند

یادیم، پیامیم و امیدیم به فتح!

دی ماه ۱۳۹۴

تورنتو: گزارشی از تظاهرات در همبستگی با خلق کُرد!



در روز شنبه ۲۶ دسامبر ۲۰۱۵، به فراخوان فعالین چریکهای فدایی خلق در تورنتو و دیگر نیروهای سیاسی، تظاهراتی در مرکز شهر تورنتو برگزار شد. این تظاهرات علیه حمله نظامی ارتش ترکیه به کردستان و کشتار بی رحمانه خلق کُرد برگزار شد و در آن نیروهای مترقی ایرانی و ترک و کرد، ضمن راه پیمایی علیه دولت ترکیه، جنایات دولت ترکیه در کردستان این کشور را محکوم کردند.

این تظاهرات با شرکت حدود هزار نفر که اکثر آنان را جوانان تشکیل می دادند، از تقاطع "بانگ و بلور" شروع و به میدان "دانداس" در شلوغ ترین نقطه مرکز شهر تورنتو ختم شد. تظاهرکنندگان علیه رژیم جنایتکار ترکیه پلاکاردهای مبارزاتی بسیاری را حمل می کردند و در محکوم کردن یورش نظامی ترکیه به شهرهای کردستان شعار می دادند.

فعالین چریکهای فدایی خلق نیز شعارهایی را در حمایت از مردم تحت ستم در کردستان و علیه رژیم ترکیه و اربابان امپریالیست آن حمل می کردند، شعارهایی مانند "نسل کشی در کردستان متوقف باید گردد"، "مرگ بر رژیم فاشیست ترکیه" و "زنده باد مقاومت مردم کردستان"، شعارهایی که توجه عابران به خصوص جوانان را جلب می کرد. برخی از عابرین شعارهای تظاهرکنندگان را با صدای بلند تکرار می کردند، برخی نیز دقایقی در پیاده رو می ایستادند و از تظاهرکنندگان و پلاکاردهای شان عکس می گرفتند و انگشت های شان را به علامت پیروزی و اعلام همبستگی بلند کرده و به این شکل همدردی با مردم کردستان و آرزوی خود را برای توقف کشتار و رسیدن خلق کُرد به مطالبات شان را ابراز می کردند. برخی از راننده ها نیز با بوق زدن حمایت خود از تظاهرکنندگان را نشان می دادند.

یک جوان عابر از یکی از تظاهرکنندگان در رابطه با هدف تظاهرات سؤال کرد. جوانی که پلاکارد چریکهای فدایی خلق را حمل می کرد برای او از جنگ خانه به خانه مردم کردستان با سربازهای ترکیه صحبت کرد که با حمایت ناتو و آمریکا به نسل کشی در کردستان پرداخته اند. جوان عابر ضمن ابراز همدردی با مردم کردستان گفت "هر چند که آرزوی دور دستی به نظر می رسد، اما امیدوارم یک روز در سراسر جهان صلح و آرامش و برابری و برادری برقرار شود". یکی دیگر از تظاهرکنندگان گفت "بله، روزی که دنیا از منجلاط تسلیم ، آزاد شود". جوان عابر ادامه داد "فکر می کنم جنگ فعلاً تعطیلی ندارد. آن طور که از خبرها معلوم است، نخست وزیر ما در کانادا و رئیس جمهور آمریکا روزهای تعطیل خود در ایام کریسمس را صرف برنامه ریزی برای گسترش جنگ در سوریه و آفریقا و ... غیره کرده اند". جوان هوادار چریک ها ادامه داد "بله، و فرستادن هواپیماهای بدون سرنشین به خاورمیانه و کشتن و زخمی و ناقص العضو کردن و آواره کردن میلیون ها نفر ... مفید ترین شکل گذراندن تعطیلات برای طبقه سرمایه دار حاکم بر جهان است."

مکالمه این سه جوان نمونه واقعیتی وسیع تر در جهان است، این واقعیت که بسیاری از توده های مردم آگاه جهان در این روزها، با بردباری آرزوی برقراری صلح و برابری در سراسر جهان را دارند. آن ها که در سال های اخیر شاهد تشدید جنایات امپریالیسم بوده اند، امید دارند که یک روز هدف و خواست برحق آن ها برای برقراری صلح و برابری سرانجام واقعیت پیدا خواهد کرد و جهان به دست توانای کارگران و زحمتکشان آزاد خواهد شد، آزاد از جنگ و ظلم و ستم سیستم سرمایه داری، آزادی ای که با رها شدن کارگران و زحمتکشان و توده های مردم از منجلاط ناآگاهی و تسلیم آغاز شده است.

تظاهرات ۲۶ دسامبر با رسیدن راه پیمایان به میدان "دانداس" که شلوغ ترین نقطه مرکز شهر تورنتو می باشد با موفقیت به پایان رسید.

زنده باد خلق رزمنده کُرد که برای آزادی می جنگد!
فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در تورنتو
۲۶ دسامبر ۲۰۱۵

تظاهرات در لندن: سرکوب وحشیانه خلق کُرد توسط رژیم فاشیستی ترکیه محکوم است!



ساعت ۳ بعد از ظهر روز سه شنبه ۲۹ دسامبر ۲۰۱۵، در اعتراض به یورش سرکوب گرانه دولت ترکیه علیه خلق کُرد در آن کشور و کشتار وحشیانه مردم بی دفاع کُرد به فراخوان (Kurdish people's Assembly) تجمع اعتراضی در مقابل ساختمان بی بی سی در لندن برگزار گردید. نیروهای مختلف سیاسی و ده ها تن از مبارزین کُرد از سه کشور ترکیه، عراق و ایران در این پیکت شرکت کرده و ضمن محکوم کردن جنایات دولت ترکیه خواهان توقف فوری تهاجم نظامی به خلق کُرد شدند. در این پیکت هم چنین سکوت شرم آور دولت ها و مطبوعات غربی نسبت به کشتار خلق ستمدیده کُرد محکوم گشت و تظاهر کنندگان خواهان انعکاس واقعی اخبار رویدادهای کُردستان ترکیه شدند.

فعالین چریکهای فدایی خلق
ایران - انگلستان
۳۰ دسامبر ۲۰۱۵

هم وطنان مبارز!
با کمکهای مالی خود،
چریکهای فدایی خلق ایران را
در پیشبرد مبارزه علیه رژیم
ضد خلقی جمهوری اسلامی
یاری رسانید!



انان به نبودی ستم پر خستند. چرا که
نان و آزادی را برای همه می خواهند!

در گرامی داشت چهل و پنجمین سالگرد رستاخیز سیاهکل (۱۹ بهمن ۱۳۴۹)
وسی و هفتمین سالگرد قیام پر شکوه بهمن (۱۳۵۷)

چریکهای فدایی خلق ایران برگزار می کنند:

تجارب سیاهکل برای نسل جدید! (چنگیز قبادی فر)

سیاهکل، منبع الهامی برای نسل ما! (بهرام)

آهنگهای فولکلوریک گیلکی و قطعانی از هنرمند جوان آناهیتا

"صدایی زیر پوست شهر!" (فیلم مستندی در ارتباط با جنبش ۱۳۸۸)

تربیت آزاد، پرسش و پاسخ

زمان: از ساعت ۱۷ تا ۲۲ شنبه ۶ فوریه ۲۰۱۶

مکان: KORN STRASSE 28-32, 30167 HANNOVER

از تمام ایرانیان آراجهنده دعوت می شود تا با حضور خود

به برگزاری گرم تر و پر بار تو این مراسم یاری رسانند.

غذا و نوشیدنی در محل موجود است.

ipfg@hotmail.com

www.siahkal.com



سیاهکل (۱۳۴۹-۱۳۹۴)

گرامی باد چهل و پنجمین سالگرد حماسه سیاهکل
وسی و هفتمین سالگرد قیام شکوهمند بهمن

پیام سیاهکل برای نسل امروز سخنران: رفیق چنگیز قبادی فر
تربیت آزاد و پرسش و پاسخ

اجرای موسیقی کردی و فارسی توسط هنرمندان مبارز شهروز، زهره و اکتای
نمایش فیلم صدایی زیر پوست شهر (فیلم مستندی از جنبش ۱۳۸۸)

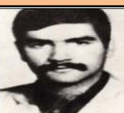
شنبه ۲۰ فوریه ۲۰۱۶ ساعت ۱۱ تا ۱۷ شب

Thornhill Community Centre
7755 Bayview Avenue
Thornhill, Ontario L3T 4P1

فعالین چریکهای فدایی خلق ایران تورنتو - کانادا

WWW.SIAHKAL.COM

یاد گرامی مادر سپهری (کاظمی) همیشه در قلب زحمتکشان زنده است!



رفیق فرشاد سپهری

رفیق فرشاد سپهری

رفیق ایرج سپهری

رفیق فرخ سپهری

رفیق سیروس سپهری



با کمال تأسف مطلع شدیم که مادر سپهری (کاظمی)، پس از سال ها به جان خریدن درد و رنج ناشی از به خون غلطیده شدن فرزندان چریک فدائی اش رفقا ایرج، فرخ، فرهاد و فرشاد ما را برای همیشه ترک نموده است. خانواده سپهری پنج انقلابی فدائی تقدیم راه آزادی خلق های ایران کرده است؛ چریکهای فدائی خلقی که هر کدام در عزم و قاطعیت در مبارزه علیه سلطه امپریالیسم و رژیم های وابسته و دیکتاتور حاکم بر جامعه ایران، سمبل انقلابیونی بی باک و برجسته بودند. اولین شهید این خانواده رفیق سیروس سپهری است که در شرایطی که در سال ۵۰ خانه تیمی اش مورد محاصره مأموران مسلح ساواک قرار داشت شجاعانه با آن مأموران جنگید و از آن جا که زخمی شده بود دستگیر و در زندان زیر شکنجه های وحشیانه ساواک جان سپرد. رفیق فرخ در سال ۵۱ و رفیق ایرج در سال ۵۲، هر یک به طور جداگانه در نبردهای قهرمانانه با نیروهای رژیم شاه (در تهران و آبادان) جان شان را وثیقه رسیدن به آزادی و سوسیالیسم نمودند و به شهادت رسیدند. رفیق ایرج پیشتر در میان انقلابیون فلسطین با یکی از دشمنان سفاک مردم مبارز خاورمیانه یعنی دولت اسرائیل جنگیده بود. بعد ها رفیق فرهاد در جبهه نبرد ظفار در مبارزه با سلطان قابوس و حامی اش رژیم شاه به شهادت رسید. رفیق فرشاد نیز هم چون برادرانش با قلبی سرشار از عشق به توده های رنج دیده و پرکینه نسبت به دشمن، به مبارزه علیه رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی برخاست. او در سال ۱۳۶۰ توسط این رژیم دستگیر و سپس اعدام شد. چریکهای فدائی خلق ایران درگذشت مادر مبارز سپهری ها را که فرزندان قهرمان در دامن خود پرورش داد، با تاکید بر ادامه راه آن ها به بازماندگانش و به همه خانواده های شهدای چریک فدائی تسلیت می گویند.

چریکهای فدائی خلق ایران ۲۱ دی ۱۳۹۴ - ۱۱ ژانویه ۲۰۱۶

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

www.siahkal.com

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

www.ashrafdehghani.com

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!